

تبعیض جنسی چگونه بر ادبیات عارض می‌شود؟

موضوع جنسیت در ادبیات کودک و نوجوان، موضوعی مناقشه برانگیز است. در میزگرد این شماره، نگاه‌های متفاوت به این موضوع که از گرایش‌های مختلف فکری سرچشمه می‌گیرد، به بحثی پرشور تبدیل شده است که اگر چه گاهی رنگ و بوی مجادله گرفته، می‌توان نکاتی جالب در آن یافت. این موضوع، با حضور سمیرا اصلان‌پور (نویسنده و عضو هیأت مدیره انجمن قلم)، شادی صدر (حقوقدان و روزنامه‌نگار) و مدیا کاشیگر (نویسنده و مترجم) مورد بررسی قرار گرفته است.

کاشیگر: به این می‌گویند تبعیض مثبت! اصلان‌پور: بسم‌الله الرحمان الرحیم. برای این که متوجه شویم فرق تبعیض و تفاوت چیست، باید معیاری داشته باشیم. اصولاً در هر بحثی باید یک معیار و یک نقطه شروع داشته باشیم. مثلاً ممکن است من چیزی را تفاوت ببینم و نکته دیگری را عدل، اما یک عده دیگر با نگاه دیگر، آن را تبعیض به حساب بیاورند. برای همین، می‌خواهم ببینم معیار ما در این بحث چیست؟ شما چه چیزی را می‌خواهید معیار قرار بدهید؟

حجوانی: معیارهای ما خود به خود در جریان بحث و از خلال حرف‌هایمان تعیین می‌شود. با این همه، اگر شما معیار ویژه‌ای در ذهن دارید و می‌خواهید روی آن تأکید کنید، بفرمایید.

اصلان‌پور: معیار من نه فقط در این بحث، بلکه در هر بحث دیگر، آن چیزی است که در دین به ما آموخته‌اند. یعنی آن چه از نظر دین درست است، به نظر من هم درست است و ما نمی‌توانیم بگوییم

حجوانی: دوستان اگر موافق باشند، بحث جنسیت در ادبیات کودکان را در سه محور که شاید محور تبعیض از دو محور دیگر آن پررنگ‌تر باشد، دنبال کنیم. محور اول، به مفهوم تبعیض مربوط می‌شود و این که تبعیض چیست و چه فرقی با «تفاوت» دارد؟ همچنین، آیا تفاوت امری طبیعی است یا این که از بیرون و از محیط بر افراد عارض می‌شود؟ علاوه بر این، می‌توانیم در مورد تفاوت جنس و تفاوت جنسیت هم بحث کنیم. محور دوم می‌تواند پرداختن به مصداق‌های تبعیض باشد در ارتباطات اجتماعی، در دنیا، در ایران و همچنین ظهورش در ادبیات که در صورت امکان، اگر نمونه‌های روشنی از ادبیات بزرگسال یا ادبیات کودک بیاوریم، بحث سازنده خواهد شد. در محور سوم هم احتمالاً ممکن است دوستان پیشنهاد یا راهکاری به ذهن‌شان برسد که بیان کنند. خب، اگر بخواهیم همین اول کار دچار تبعیض نشویم، قاعدتاً باید بگوییم که ابتدا خانم‌ها شروع کنند.

چون آدم‌های دین‌داری هستیم، پس برای حفظ حرمت دین، در مقابل این تبعیض سکوت می‌کنیم و آن را می‌پذیریم. البته، دین و آزه‌ای کلی است. دین‌های متفاوتی در دنیا هستند. در هر دین هم مذاهب گوناگونی ایجاد شده‌اند. فقها و علمای هر مذهب هم در همه مسایل، مثل هم فکر نمی‌کنند و به اصطلاح قرائت‌های مختلف دارند. بنابراین، ممکن است دیدگاه آدمی دین‌دار، تأیید تبعیض جنسی باشد و دیدگاه آدم دین‌دار دیگری چنین نباشد. مثلاً مرحوم مرتضی مطهری، اعتقاد دارد که حقوق زن و مرد مساوی است، اما مشابه نیست. زیرا طبیعت زن و مرد مشابه نیست. در هر حال، فکر می‌کنم در حین بحث، دیدگاه‌ها هم روشن شود. خوب، دوستان دیگر چه نظری دارند؟

کاشیگر: من بعد از خانم صدر صحبت می‌کنم. اجازه بدهید تبعیض مثبت را ادامه بدهیم! صدر: من فکر می‌کنم قبل از این که برسیم به مفهوم تبعیض یا تبعیض جنسیتی، لازم باشد که

تبعیضی هست. ممکن است یک فرد غربی به مسئله‌ای که ما آن را با معیارهای خودمان قبول داریم، به عنوان تبعیض نگاه کند. کما این که نگاه هم می‌کنند. اگر بخواهیم داستانی را مطرح کنیم، مثلاً توی داستان، پدر خانواده چیزی می‌گوید و افراد دیگر خانواده باید در نهایت از حرف پدر تبعیت کنند. ممکن است کسی بگوید این تبعیض است و چرا نباید مادر تسلط داشته باشد. خوب، این بحث‌ها اگر روشن نشود، وقتی که ما وارد بحث می‌شویم، هی اختلاف به وجود می‌آید. یعنی من می‌گویم، این مسئله در فلان داستان تبعیض نیست و دیگری می‌گوید، این تبعیض است.

حجوانی: به نظر می‌رسد که نحوه ورود گوینده به مطلب، نوع تأکیدهایش، شیوه استدلال کردنش و منابعی که به آن‌ها استناد می‌کند، خود به خود معیارهای او را هم روشن می‌کند. این یک مطلب. مطلب دیگر این که ما اصل را بر این نمی‌گیریم که دین بر تبعیض جنسی مهر تأیید زده است و ما



سیرا اصلان‌پور - مدبا کاشیگر - شادی صدر - مهدی حجوانی

ابتدا با توجه به موضوع اصلی ما، یعنی ادبیات کودک، راجع به کلیشه‌های جنسیتی حرف بزنیم. معمولاً در ادبیات، تبعیض چندان محلی ندارد؛ چون تبعیض مفهومی اجتماعی و حقوقی است. بنابراین، در ادبیات خیلی نمی‌توانیم راجع به تبعیض حرف بزنیم. در ادبیات آن چیزی که بیشتر مطرح است، کلیشه است و کلیشه جنسیتی. در واقع، الگو و نوع

ذهن ما کسی است که قوی، فعال و مستقل است. در حالی که در مفهوم ذهنی زن به لحاظ روان‌شناسی، بیشتر موجودی منفعل و وابسته است. بنابراین، چیزی که به عنوان کلیشه‌های جنسیتی در ادبیات مطرح است و به خصوص در ادبیات کودک، در واقع کلیشه‌هایی است که مشخص می‌کند دخترها چه جوری باید باشند، چه طوری باید لباس بپوشند، چه‌گونه باید رفتار کنند و محدوده زندگی‌شان باید چه شکلی باشد. از آن طرف، چه صفاتی و چه ویژگی‌هایی پسرانه محسوب می‌شود؛ چه جور حرف زدن، چه جور لباس پوشیدن و... خب، پسرها خارج از این فرم، خیلی مطلوب شناخته نمی‌شوند. من فکر می‌کنم که بحث اصلی این است، البته، این تبعیض نیست و به نظرم صحبت کردن راجع به تبعیض جنسی در ادبیات، کمی عجیب است.

حجوانی: خب، حالا می‌خواهید نتیجه هم بگیرید؟
صدر: نه. من دارم سؤال می‌کنم. شما گفتید که ما می‌خواهیم راجع به جنسیت در ادبیات کودک، با تأکید بر تبعیض حرف بزنیم.

حجوانی: این که می‌گویید تبعیض، مفهومی اجتماعی و حقوقی است، مگر مسائل اجتماعی در ادبیات بروز و ظهور ندارند؟ گیرم به شکل ادبی و با بیان غیرمستقیم و با نوع ویژه روایت. پس باز هم می‌تواند وارد ادبیات شود. شما می‌گویید نمی‌تواند وارد ادبیات بشود؟

صدر: نه. تبعیض یک نوع عمل اجتماعی است که در قانون بروز پیدا می‌کند یا در سیاست‌گذاری یا در عمل...

حجوانی: در ادبیات نمی‌تواند بروز پیدا کند؟
صدر: به نظر من، نه.

حجوانی: مثالی می‌زنم. اگر در قصه‌ای، یکی از شخصیت‌ها زنی کارمند باشد که ساختار ادبی قصه، به گونه‌ای موفقیت‌آمیز، حضور اجتماعی او را زیر سؤال ببرد و به شکلی طنزآمیز، آن را به



شادی صدر

مشخصی از رفتار و حتی شکل مشخصی از صدا، قیافه و... هست که زنانه یا مردانه تلقی می‌شود. هر چیزی و هر کسی که خارج از این چارچوب و کلیشه قرار بگیرد، نامتعادل یا غیرمعمولی شناخته می‌شود. من مثالی می‌زنم تا حرفم روشن‌تر شود. وقتی می‌گوییم فلانی زن است، همه ما از کلمه زن مفهومی ذهنی می‌سازیم؛ یعنی او باید جور مشخصی حرف بزند، صدایش تازک و خودش ظریف و شکننده باشد و از این قبیل. به هر حال، تصاویر ذهنی ما از مفهوم زن خیلی شبیه به هم است و همین‌طور از مفهوم مرد. مثلاً مرد در

مسخره بگیرد، آیا این تبعیض نیست؟

صدر: این دقیقاً دارد یک کلیشه را بیان می‌کند.

حجوانی: خب، می‌خواهم ببینم این ظهور در ادبیات هست یا نه؟

صدر: ببینید، نویسنده چنین مطلبی، بر اساس کلیشه‌ای ذهنی می‌نویسد. بر اساس این کلیشه، اصلاً زندگی اجتماعی زن مفهومی ندارد و جای واقعی‌اش توی خانه است. نویسنده در واقع، این کلیشه را باز تولید می‌کند و به خواننده می‌دهد.

خود این عمل را نمی‌توان

تبعیض دانست، ولی

می‌تواند زمینه‌ساز

تبعیض باشد. ممکن

است کسی این قصه را

بخواند و نگاهش نسبت

به زن‌های کارمند عوض

بشود و بگوید، این‌ها

همان‌هایی هستند که

همیشه خانه‌شان کثیف

است.

حجوانی: بله، متوجه

منظورتان می‌شوم. شما می‌فرمایید نویسنده

چنین داستانی از نظر حقوقی قابل تعقیب نیست.

او فقط تبعیض را تئوریزه کرده، نه این که در عمل

مرتکب تبعیض شده باشد. بسیار خب، روشن

است که منظور ما از تبعیض جنسی در ادبیات،

همان بروز تبعیض جنسی در ادبیات است و نه

ارتکاب تبعیض جنسی.

صدر: بله. چون ادبیات از جنس فرهنگ است و نه

رفتار بیرونی.

اصلاً پور: من فکر می‌کنم این بحث، در مورد

ادبیات کودک و بزرگسال فرق می‌کند. بعضی از

مسائل که در ادبیات بزرگسال مطرح می‌شود،

اصلاً در ادبیات کودک و نوجوان مطرح نمی‌شود.

در واقع، خود نویسنده‌ها مطرح نمی‌کنند و

زمینه‌اش را نمی‌بینند که مطرح کنند. در ضمن جامعه هم چنین چیزی را نمی‌پذیرد. به نظر من، تبعیض جنسی بیشتر به مسائلی بر می‌گردد که معمولاً در ادبیات کودک و نوجوان، چندان مطرح نمی‌شود.

حجوانی: پس اجازه می‌خواهم وقتی سراغ مصداق‌ها می‌رویم، ادبیات بزرگسال و کودک را از هم تفکیک کنیم و تفاوت مخاطبان را از یاد نبریم. کاشیگر: عرض شود که اول باید ببینیم تبعیض

● کاشیگر: تبعیض از نوعی

تفاوت آغاز می‌شود که به نقض

حق می‌انجامد. به عبارتی، اگر

کسی با پذیرش تفاوت، احساس

نقض حق نکند، تبعیضی هم

اتفاق نیفتاده. ولی اگر احساس

کند حقوقی در این جا پایمال

شده، تبعیض اتفاق افتاده.

یعنی چه؟ ولی قبیل

از آن، من پیشنهادی

دارم. اگر قرار باشد

به توافق یا به تفاهم

برسیم یا

بحث‌های مان

فایده‌ای داشته باشد،

شرطش یک توافق

اولیه است. در واقع،

باید طوری این

مفهوم را پیش ببریم

که همه اتفاق نظر

داشته باشیم. اگر قرار باشد هر کدام از ما مفهوم

ذهنی خودمان را از تبعیض یا تفاوت به کار ببریم،

ساعات‌ها هم که بحث بکنیم، به هیچ نتیجه‌ای

نمی‌رسیم. بنابراین، اگر موافق باشید، ما حداقلی را

در نظر می‌گیریم تا زمینه پیشبرد بحث فراهم

شود. تعریفی که من از تبعیض می‌کنم، خیلی

نزدیک است به حرفی که خانم صدر زد. تبعیض از

نوعی تفاوت آغاز می‌شود که به نقض حق

می‌انجامد. به عبارتی، اگر کسی با پذیرش تفاوت،

احساس نقض حق نکند، تبعیضی هم اتفاق

نیفتاده. ولی اگر احساس کند حقوقی در این جا

پایمال شده، تبعیض اتفاق افتاده. من مثالی می‌زنم.

هزاران سال پیش، نقش زن در جامعه قبیله‌ای،

بارها بیشتر از مرد بود. زن می‌توانست ضامن

بقای قبیله باشد. اگر مردی در جنگی کشته می‌شد، به راحتی مرد دیگری جایگزین او می‌شد، اما فقدان یک زن، یعنی یک شکم کم‌تر برای زاییدن، بنابراین، آن جا نقش اول یک زن، زایمان و تولید و تداوم نسل بود و به همین دلیل، ارزش اجتماعی او بیشتر از مرد بود. حال در یک جامعه فوق پیشرفته و فوق صنعتی، اگر این بحث را مطرح کنیم که نقش اول زن، زایمان است، ممکن است خیلی‌ها اعتراض کنند که این تبعیض است. من فکر می‌کنم ما باید تبعیض را نسبت به زمان خودش تعریف کنیم. نکته دوم این که من معتقد نیستم مفاهیمی مثل تبعیض، از ادبیات غایب است. هم‌چنین، تفکیکی را که خانم اصلان‌پور قائل هستند بین ادبیات کودک و ادبیات بزرگسال، قائل نیستم. مثلاً در رمانی مثل «هری پاتر» مسائلی که مطرح می‌شود، همان مسائل بزرگسال است و بزرگسالان هم با دقت آن را دنبال می‌کنند. پس هیچ موضوع ممنوعه‌ای در ادبیات کودک نداریم. بنده اگر قرار باشد روزی روزگاری برای کودک بنویسم، این ممنوعیت‌ها را نخواهم پذیرفت. همین اواخر، کتابی در آمده برای کودکان و فروش خوبی هم داشته. در سراسر این کتاب، دارند آدم می‌کشند و یکدیگر را تکه‌تکه می‌کنند. خب، نویسنده‌ای این حق را برای خودش قائل شده است و ما هم قدرت جلوگیری از چاپ کتاب را نداریم. ادبیات دارد کار خودش را می‌کند. ما اگر می‌خواهیم به نتیجه برسیم، به جای این که اصول اعتقادی خودمان را شرح بدهیم و ترویج کنیم، شاید بهتر باشد که به آن‌چه در واقعیت اتفاق می‌افتد، نگاه کنیم. ببینید، خانم صدر نمی‌تواند بگوید که تبعیض وجود ندارد. من ایشان را ارجاع می‌دهم به یکی از بزرگ‌ترین و پرفروش‌ترین کتاب‌های کودکان در تاریخ جهان؛ تن‌تن. تمام قهرمانان تن‌تن بدون استثنا مردند. تنها شخصیت زن آن، کاستافیوره است که یک شخصیت مسخره است. غیر از کاپیتان هادوک و تن‌تن، هر آدمی این

خانم را می‌بیند، به دست و پایش می‌افتد و می‌خواهد دعوتش کند و صدای زیبایش را بشنود. خانم کاستافیوره یک خدمت‌کار مرد دارد که مثل سگ از او می‌ترسد. با وجود این، جایگاه زن در این کتاب، عوالم روحانی عالم خیالی و هیپروت است و جایگاه مرد، جهان واقعی و دنیای اقدام عملی. حالا می‌شود بحث کرد که آیا این تبعیض هست یا نیست. مورد دیگر، رمان هری پاتر است. هری پاتر داستانی است که یک خانم نوشته که به سبب شکست در ازدواج اولش، مجبور شده سخت کار کند و گارسون کافه بشود. در هری پاتر، از یک طرف ما نمی‌توانیم بگوییم تبعیض جنسی وجود دارد؛ چون «هرمیون»، از آن دو پسر باهوش‌تر است. از سوی دیگر، با وجود این که نویسنده آن یک زن است، قهرمان اصلی کتاب پسر است. ما باید دقت کنیم که آیا تبعیض، همان تفاوت است یا نه؟ آیا تبعیض فقط یک گزارش وضعیت است. این را دوستان بهتر از من می‌دانند که هیچ نویسنده‌ای قادر نیست از غیر واقعیت، چیزی بیافریند. هر نویسنده‌ای در حیطه‌ای واقعی زندگی می‌کند و حتی غیر واقعی‌ترین آفریده‌هایش هم، ریشه در همین واقعیت دارد؛ بگیرم از منظری که او به جهان می‌نگرد. من ممکن است از کار یک نویسنده خوشم نیاید یا خوشم بیاید. این بحث دیگری است. اما هیچ نویسنده‌ای قادر نیست چیزی را مطرح بکند که زمینه‌های پذیرش نسبی‌اش در جامعه خودش وجود نداشته باشد. خیلی طبیعی است که در پنجاه، شصت سال گذشته و خاصه در چهل سال گذشته، با مسائلی که در غرب پیش آمد و آزادی جنسی که در آن‌جا رواج پیدا کرد و با تحقق بالنسبه کامل حقوق مدنی و حقوق اجتماعی و حقوق سیاسی زن، شکل‌های جدیدی از روابط حاصل شد که البته مخالفان زیادی هم دارد. همین الان یاد داستان‌های مصور پاور پاف گرلز افتادم. خب؛ خیلی عالی است. قهرمانانش دخترانی بزن

ممکن است نوجوانی باشد که کتاب بزرگسالانه می‌خواند و یا کودکی که حتی رمان‌های بزرگسالان می‌خواند. این‌ها استثنا هستند. واقعیت این است که ما حق نداریم بعضی مسائل را برای کودک و نوجوان مطرح بکنیم؛ حتی اگر واقعیت داشته باشد و در جامعه اتفاق بیفتد. به عنوان مثال، ما نمی‌توانیم نگاه کودک را به پدر و مادرش، با شک و تردید همراه کنیم. نمی‌توانیم برای کودکان مان داستانی بنویسیم که شخصیت مادر، بچه‌اش را شکنجه می‌کند و یا پدر را طوری ترسیم کنیم که مثلاً مست می‌کند و می‌آید خانه و خانواده‌اش را اذیت می‌کند. درست است، این‌ها در واقعیت وجود دارند، ولی ما وقتی می‌خواهیم کودک را تربیت کنیم، چه به او می‌گوییم؟ می‌گوییم که شما از کی باید یاد بگیری و به چه کسی باید اعتماد کنی؟ آن شخص پدر و مادر است. اگر قرار باشد داستانی بنویسیم که پدر و مادر، یعنی تنها محل اتکایش را هم از او بگیریم، آن وقت او از چه کسی می‌تواند یاد بگیرد و به چه کسی می‌تواند اعتماد کند؟ وقتی به بچه می‌گوییم به حرف من گوش کن و به حرف دوستت گوش نکن و یا به حرف همسایه یا به حرف آدمی که از خیابان رد می‌شود و نمی‌شناسیش، گوش نکن، آن وقت اگر از پدر و مادر هم شخصیتی منفی به او ارایه دهیم، چه بر سرش می‌آید؟ معیارش چه می‌تواند باشد؟ به هر حال، ما چه در مقام یک نویسنده و چه در جایگاه یک انسان، نباید به خودمان اجازه بدهیم که امنیت روانی و عاطفی کودکان‌مان را از بین ببریم، و اصلاً فایده‌اش چیست که این‌ها را مطرح بکنیم؟

کاشیگر: ببخشید خانم اصلان‌پور، شما با مجموعه‌ای به نام ادبیات روبه‌رو هستید. کتاب چاپ می‌شود و بچه من هم عاشق کتاب است و بالاخره، راهی پیدا می‌کند و کتاب دلخواهش را می‌خرد و می‌خواند. این‌ها نوشته می‌شود و می‌آید توی بازار، شما با یک پدیده گسترده مواجهید.

بهادر و در حد سوپرمن هستند. شاهکار است، ولی از آن طرف، چون گرایش فمینیستی آن خیلی افراطی و حاد است، من شخصاً موافق نیستم. با این حال، چنین کتاب‌هایی وجود دارد و بعضی‌ها می‌گویند، برای این که تبعیض از بین برود، زن باید مساوی مرد باشد. خُب، یک عده هم موافق نیستند. طرف حق دارد دلخور باشد. ببخشید، قبلاً وقتی مردی می‌آمد خانه، زنش پایش را می‌شست، حالا غذا هم جلویش نمی‌گذارد. می‌گوید، تلفن بزَن پیتزا بیآورند! بنابراین، نوع دیگری از ادبیات که مشخصاً ضد زن است، رواج پیدا می‌کند که مردانی که احساس می‌کنند چیزهای بسیاری از دست داده‌اند، به وسیله آن، عقده‌هاشان را خالی می‌کنند. این چیزها وجود دارد و من فکر می‌کنم که اگر می‌خواهیم در مورد مصداق‌های تبعیض بحث کنیم، باید تعریف خودمان را از تبعیض بگذاریم کنار و سعی کنیم بفهمیم که چه چیزی است که جامعه آن را به عنوان تبعیض پس می‌زند. به این ترتیب که قوانینی وضع می‌کند و بعضی اعمال را به عنوان اعمال زشت منع می‌کند. الان در بعضی کشورها قانونی وجود دارد که بر اساس آن، کسی حق تبلیغ کینه نژادی، کینه دینی و کینه جنسی را ندارد. در خیلی از کشورها این قانون وجود دارد. ما باید بکوشیم ملاک‌هایی پیدا کنیم که به ما کمک کند تا به یک تعریف عینی از تبعیض برسیم و بعد ببینیم که این تبعیض عینی، چه مصداق‌هایی می‌تواند احیاناً در ادبیات داشته باشد یا نداشته باشد.

اصلان‌پور: من باز هم تأکید می‌کنم، مسائلی که توی ادبیات کودک و نوجوان مطرح می‌شود، باید متفاوت باشد با آن چه در ادبیات بزرگسال مطرح می‌شود. بله، خیلی‌ها داستان‌هایی می‌نویسند و می‌گویند برای کودک و نوجوان است، ولی اصلاً برای کودک و نوجوان نیست. بزرگسالانه است و فقط شخصیت کودک و نوجوان دارد. از طرفی،

اصلاحان پور: درست است. من که نمی‌گویم چنین چیزی وجود ندارد. برای همین هم هست که اخلاق جامعه، در مجموع دارد رو به انحطاط می‌رود. من معتقدم که اخلاق نوجوانانها و جوانها، به نسبت ده یا بیست سال پیش، دارد رو به انحطاط می‌رود. دلیلش این است که مرزها دارد از میان برداشته می‌شود. یک کودک، همان طور که می‌تواند مجله کودکان را بخواند، می‌تواند به اینترنت هم دسترسی داشته باشد. خب، جامعه دارد به این



سیرا اصلاحان پور

کلی بدآموزی می‌پردازید. منتهی ما از بین انواع بدآموزی، می‌خواهیم ببینیم که تفاوت‌های جنسیتی بین زن و مرد، چه بروزی در ادبیات کودک داشته است.

اصلاحان پور: من باز هم برمی‌گردم به صحبتی که ابتدا شد؛ یعنی این بحث که بعضی از مسائلی که به عنوان تبعیض جنسی مطرح است، به آن صورت در ادبیات کودک و نوجوان بروز پیدا نمی‌کند...

صدر: البته به نظر من، کلیشه‌های جنسیتی در ادبیات کودک، با شدت و فراوانی تأسف‌باری وجود دارد، اما دیده نمی‌شود یا اصولاً پنهان است. بزرگ‌ترین مثالی که همیشه وجود دارد، قصه خاله سوسکه است؛ یعنی یک قصه کاملاً ایرانی. قهرمان این قصه، دخترکی است که می‌خواهد ازدواج کند و خواستگار هم خیلی دارد. او از تکتک خواستگاران می‌پرسد، اگر من زنت بشوم، مرا با چی کتک می‌زنی؟ یعنی اصل کتک خوردن را پذیرفته است! این خودش یک مثال بارز از تبعیض جنسی است. همین دیروز کتابی دیدم که اسمش بود: «خاله سوسکه دنبال شوهر می‌گردد». من این کتابها را برای دخترم می‌خرم و خودم هم می‌خوانم. اینها پُر است از کلیشه‌های تبعیض جنسی. خب، این کلیشه‌ها اصلاً توی ذهن نویسنده رسوب کرده است و طبیعتاً در جای‌جای اثرش دیده می‌شود. مثلاً آثاری که شاعران ما راجع به مادر گفته‌اند، شاید بتوانم بگویم که بیشتر از هشتاد درصدش، شامل همین کلیشه‌هاست.

حجوانی: می‌شود توضیح بیشتری بدهید؟

صدر: ببینید، مثلاً فرض کنید من الان می‌توانم کتابی را مثال بزنم از آقای ناصر کشاورز که شاعر خیلی خوبی هم هست. دوازده تا شعر است راجع به مادر و توی هر کدام از اینها مادر یک کاری می‌کند. اولاً در سراسر کتاب، پدر غایب است و در این خانواده یک دختر وجود دارد و یک مادر و این

سمت می‌رود و این مسائل پیش می‌آید. ولی اینها مطلوب نیستند. یکی از محورهای بحث امروز ما این است که بالاخره چه کار باید بکنیم؟ البته، هنوز بحث به آن جا نرسیده، ولی این مسئله در صحبت‌های ما مطرح خواهد شد که راه درست چیست؟ آیا همین شیوه باید ادامه پیدا کند یا این که باید راهکارهای دیگری معرفی بکنیم؟

حجوانی: خانم اصلاحان پور، اگر قدری دایره بحث را محدودتر بکنیم، بهتر است. شما دارید به مفهوم

دختر، به خواننده توضیح می‌دهد که مامانش چه کارهایی می‌کند. مامانم آشپز خیلی خوبی است، خیاط خیلی خوبی است و... تنها فعالیت غیرکلیشه‌ای که مادر می‌کند، این است که شب‌ها برای دخترش کتاب می‌خواند. مادر و دختر در این کتاب، همیشه در خانه هستند و گویا هیچ نوع رابطه و فعالیت اجتماعی در بیرون از خانه ندارند! بچه‌ای که این کتاب را می‌خواند، تصویری که از مادر در ذهنش می‌سازد، کسی است که خوب خیاطی می‌کند، خوب کیک می‌پزد، خوب چارو می‌کشد و... این‌ها تصویری است که این کتاب، از مادر به بچه می‌دهد. این کتاب یکی از کلیشه‌ای‌ترین کتاب‌هایی است که من دیده‌ام. درست است که مادرها همه این کارها را می‌توانند انجام دهند و خیلی از این کارها را هم انجام می‌دهند، ولی کارهای دیگری هم می‌کنند یا می‌توانند بکنند. اگر قرار است ما به بچه‌ها تصویری بدسیم از مادر، در یک کتاب دوازده صفحه‌ای، قطعاً باید چیزهای دیگری هم باشد.

کاشیگر: من می‌خواهم مثال خانم صدر را کمی تعمیم بدهم. فرض کنیم وضعیتی که این خانم توی آن شعر دارد، اصلاً تبعیض‌آمیز نباشد و او الگوی زن نیک و پارسا و ایده‌آل باشد، خب، این زن ایده‌آل کجاست؟ یک جامعه شهری. شما همین شعر را اگر ببرید توی جامعه روستایی، بدآموز است؛ چون زن روستایی پایه‌پای شوهرش کار می‌کند توی مزرعه. پس به این نکته هم توجه داشته باشید. بحث تبعیض و بدآموزی، به شدت به محیطی که اثر در آن محیط حضور دارد، وابسته است. من فکر می‌کنم قضیه پیچیده‌تر از این حرف‌هاست که بشود ساده حکم صادر کرد و گذشت. ارزش دارد که بیشتر راجع بهش فکر کنیم. حجوانی: حالا خانم اصلان‌پور، با توجه به بحث‌ها آیا به نظر شما اصلاً تبعیض وجود دارد؟ و اگر هست، آیا می‌تواند در ادبیات کودکان بروز پیدا کند

یا نه؟ مثلاً این که از کودکی، به دختر ناتوانی‌هایی نسبت داده بشود که واقعیت ندارد و هیچ معنی هم از دیدگاه دینی نباشد، آیا چنین چیزی می‌تواند توی ادبیات بیاید؟ و آیا موجب نوع خاصی از تربیت و نوع خاصی از جهت‌گیری ذهنی در مخاطب می‌شود یا نه؟

اصلان‌پور: ببینید، من نمی‌گویم که وجود ندارد. من می‌گویم اگر ما ادبیات کودک و نوجوان مطلوب و مناسبی داشته باشیم، یعنی ادبیاتی که واقعاً برای کودک و نوجوان باشد، آن موقع این موضوعات اصلاً جایگاهی در این ادبیات نخواهد داشت. همین قصه خاله سوسکه که خانم صدر مثال آوردند، اصلاً مال کودکان نیست؛ یعنی موضوعش کودکانه نیست. خیلی از قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه‌ای که ما برای کودکان می‌گوییم، اصلاً موضوعاتش کودکانه نیست. ظاهرش طوری است که به نظر می‌آید باید برای کودکان باشد. اصلاً موضوع از دواج کردن، چرا باید برای یک کودک پنج ساله مطرح بشود؟ ما اگر داستانی داشته باشیم که واقعاً موضوعش کودکانه باشد، این مسائل اصلاً در آن مطرح نمی‌شود. یکی از دوستانم تحقیقی کرده بود در مورد چند افسانه غربی و خیلی برای من جالب بود که این موارد تبعیض بین زن و مرد، در افسانه‌های غربی خیلی زیاد است. مواردی که ما در قصه‌های عامیانه و افسانه‌های خودمان داریم، در مقایسه با افسانه‌های غربی، خیلی ناچیز و کم است. مثلاً در قصه‌های سیندرلا یا شلن قرمزی یا زیبای خفته، زن موجودی منفعل است که فقط زیبایی‌اش مطرح است. نه شخصیت دارد، نه عقل و نه هوش. اگر بخواهد نقشه بکشد و کاری را از روی عقل انجام بدهد، می‌شود جادوگر؛ یعنی دیگر آن زن مطلوب نیست. در قصه زیبای خفته، قهرمان قصه، یعنی دخترک همیشه خوابیده است و عکس‌العملی نشان نمی‌دهد، تا این که شاهزاده می‌آید و شیفته چهره او

بی‌انصافی است که بیاییم افسانه‌هایی را که وضعیت اجتماعی زمان خودشان را آن چنان که بود و آن چنان که مطلوب زمانه بود، گزارش کرده‌اند، با ملاک‌های امروزی‌مان قضاوت کنیم و به آن‌ها انگ تبعیض جنسی بزنیم.

صدر: آقای کاشیگر، افسانه‌ها مربوط به تاریخ نمی‌شود. شاید فقط یک جنبه از افسانه‌ها به تاریخ و میراث فرهنگی مربوط باشد، اما یادمان نرود که افسانه‌ها هنوز کاربرد دارند و خوانده می‌شوند و مفاهیم ذهنی بچه‌های ما با این افسانه‌ها ساخته می‌شود. کسی نمی‌خواهد ارزش افسانه‌ها را زیر سؤال ببرد، ولی بر اساس تحقیقاتی که انجام شده، چه در مورد قصه‌های ایرانی و چه قصه‌هایی که در جاهای دیگر دنیا رواج دارند، دیده شده که موارد زیادی از تبعیض جنسیتی در آن‌ها آمده است. می‌دانیم که بچه‌های سه تا پنج ساله که این قصه‌ها و افسانه‌ها را می‌شنوند، بیشترین تأثیر را می‌گیرند. این‌ها را حتی می‌توان در کارتون‌های تلویزیونی هم دید...

کاشیگر: من حرف شما را کاملاً قبول دارم، ولی ساختن افسانه، کار یکی دو سال نیست. این افسانه‌ها طسی هزاران سال ساخته شده و تعویض‌شان با افسانه‌های جدید، کم‌تر از چند هزار سال طول نمی‌کشد. فعلاً مجبوریم یک جوری با این‌ها بسازیم.

صدر: بله، ولی این اصلی را که شما به آن اعتقاد دارید و می‌گویید، نویسنده آزاد است هر کاری بکند، من هم فکر می‌کنم پژوهشگر آزاد است که با هر معیاری پژوهش بکند. بنابراین، ما هم می‌توانیم معیارهایمان را منطبق بکنیم بر افسانه‌های هزاران سال پیش، حداقل از جهت شناختی.

کاشیگر: ما اگر بیاییم از ملاک‌های امروز، برای ارزیابی پدیده‌ای که بر اساس ملاک‌های دیگر ساخته شده، استفاده کنیم، راه خطا رفته‌ایم.

می‌شود و او را بر می‌دارد و به عنوان دکور، با خودش می‌برد. اصلاً زن جایگاهی به عنوان انسان ندارد در این افسانه‌ها، در حالی که در ادبیات خودمان کمتر این موارد را می‌بینیم.

کاشیگر: من فکر می‌کنم شما دارید بی‌انصافی می‌کنید. تمام افسانه‌هایی که مثال زدید از غرب، افسانه‌هایی جهانی است و نظیرش در جامعه ایران هم وجود دارد. ضمن این که در همان افسانه‌ها قصه‌ای داریم به نام پوست خزر، در مجموعه افسانه‌های برادران گریم که شخصیتش دختری است که می‌جنگد و مبارزه می‌کند. البته، همه این کارها را برای رسیدن به مرد ایده‌آلش می‌کند تا مرد، دوباره همه کارها را در دست بگیرد. در داستان‌های خودمان هم هر دو صورتش را داریم؛ یعنی در یک جا داریم توی قصه «آه» که هفت کفش آهنین و هفت عصای آهنین بر می‌دارد و دنبال «آه» می‌رود. البته، برای جبران خطایی که مرتکب شده و حرف مرد را گوش نکرده. خب، این دختر شخصیتی فعال و کنش‌گر است. ضمن این که شخصیتی است که تویب‌بخ شده و تنبیه شده؛ چون جرأت کرده در حرف‌های مرد تردید کند. خطا کرده. پس باید هفت سال بگردد. من فکر نمی‌کنم ملای کردن مسئله، این‌جا سودی داشته باشد. تمام افسانه‌ها به یکسان تبعیض‌آمیز و به یکسان غرورآفرینند؛ چون به میراث مشترک بشری تعلق دارند. در ضمن، تصور نمی‌کنم درست باشد که ملاک‌های ارزشی امروزمان را سوار کنیم بر کل تاریخ. من گفتم که در دوره‌هایی از تاریخ، اهمیت یک زن بیشتر از صد تا مرد بوده. به این نکته توجه کنید که انحصار زایمان در دست زن است و این پدیده کم و کوچکی نیست. در دوره‌ای از تاریخ‌مان افزایش جمعیت خیلی مهم بود، یعنی در دوره شاپور، بزرگ‌ترین قلم واردات‌مان جمعیت بود. شاپور از کشورهایایی که تصرف می‌کرد، آدم می‌آورد به ایران. با این وصف، فکر می‌کنم یک مقدار

ببینید، بحثی است از جفری هرتمن، بینانگذار ساختارشکنی در ادبیات. او مقاله‌ای دارد به نام «صدای ماکو» که خیلی جالب است. با وجود این، وقتی می‌آید فردیت امروز و تعریفی را که ما از فردیت داریم، روی ادیب سوار می‌کند. به خطا می‌رود. برای این که به ما می‌گوید، درد ادیب این است که فرد نبود. در حالی که در زمان ادیب، اصلاً آن فردیت وجود نداشت، نوع افسانه، اصلاً به ادبیات جدید تعلق ندارد. این را هم نباید فراموش کنیم که از حدود دویست سال پیش به این طرف، ادبیات نوع دیگری است و هیچ ربطی به ادبیات قبل ندارد. شما سی صد سال پیش

جاسوسی نویس،

علمی-خیالی نویس و

وحشتناک نویس

نداشتید. الان همه این‌ها

وجود دارد و روزبه‌روز

هم ژانرها بیشتر

می‌شود. ادبیات جدیدی

پدید آمده که ادبیات

کودک خاص خودش را

هم پدید آورده؛ مثل

سوپربوی و سوپرگرل.

دخترها و پسرها در این

ادبیات، کارهای عجیب و غریب انجام می‌دهند. من

هم شاید خیلی از این‌ها خوشم نیاید، ولی بچه‌ام

می‌خواند. منعش هم بکنم، فکر می‌کند میوه ممنوعه

است و شیرین‌تر است. بنابراین، منعش نمی‌کنم.

من هیچ چیز را منع نمی‌کنم، می‌گویم برو بخوان تا

خودت بفهمی؛ چون به شعورش اطمینان دارم. من

فکر نمی‌کنم بچه بی‌شعور است. بچه دقیقاً متوجه

است چه دارد می‌خواند. دقیقاً به دنیای داستان

می‌رود و با آن درگیر می‌شود. در مورد موفقیت

داستان‌های هری پاتر، مقالات بسیاری نوشته شده

و یکی از دلایل این موفقیت که همه روی آن اتفاق

نظر دارند، این است که هری پاتر قهرمانی است که گریه می‌کند. هری پاتر از این که پدر و مادرش مرده‌اند، رنج می‌کشد. خب، ادبیات کودکی که بگوید جهان بدون رنج است، به بچه دروغ می‌گوید. بچه باید بفهمد که پدر و مادرش ممکن است بمیرند. فاجعه است، اما وقتی فاجعه را به او شرح می‌دهی، رفتارش وحشتناک نمی‌شود. این بخشی از پروسه رشد اوست. ببینید خانم اصلان‌پور، من بحث این جوری می‌خواهم بکنم که ما گورستانی را که توی خیابان دربند تهران است، از دست دادیم؛ برای این که بهشت‌زها را بسازیم. بچه‌های ما دیگر نمی‌توانند با مرگ زندگی کنند. از بچه‌های مان، مرگ را کیلومترها

دور کردیم. مرگ را

فقط برای‌شان به

صورت یک فاجعه

در آوردیم. من فکر

نمی‌کنم موضوع

ممنوعه‌ای در

ادبیات برای کودک

وجود داشته باشد.

بچه با همه این‌ها

زندگی می‌کند. بچه

توی مدرسه، امکان

دارد از سوی همکلاسی‌هایش اذیت شود. ما

نمی‌توانیم یک دنیای خیالی بی‌عیب و نقص برای

بچه بسازیم. بچه توی مدرسه کلک می‌خورد و

حقش خورده می‌شود. گاهی من باید دو ساعت با

دخترم حرف بزنم تا آرام بشود. در مرز انفجار

است؛ چون حقش را خورده‌اند. اگر ما این مسائل را

با ادبیات و با قصه‌های مان برای بچه‌ها نگوییم، به

طریق دیگری با آن‌ها مواجه می‌شود.

حجوانی؛ ببخشید، از بحث جنسیت دور نشویم.

کاشیگر؛ اما در مورد بحث تبعیض، باید بگویم که

به نظر من بخشی از آن اجتناب‌ناپذیر است؛ چون

● اصلان‌پور: معیار من نه فقط

در این بحث، بلکه در هر بحث

دیگر، آن چیزی است که در دین

به ما آموخته‌اند؛ یعنی آن چه از

نظر دین درست است، به نظر من

هم درست است و ما نمی‌توانیم

بگوییم تبعیضی هست.

در جامعه این تبعیض وجود دارد. نویسنده اگر این تبعیض را وارد ادبیات نکند، به خواننده‌اش دروغ گفته است. به این ترتیب، خواننده را بدبین می‌کند نسبت به ادبیات. او را می‌فرسند تا توی کوچه جواب بگیرد.

حجوانی: یعنی شما می‌گویید ادبیات، فقط آیینه جامعه است؟ به عبارتی، اگر در جامعه ظلمی هست، این ظلم باید در ادبیات هم باشد؟ یا این که نویسنده، در مواردی می‌تواند بگوید در جامعه این ظلم هست، اما تقیحش بکند و با آن بجنگد؟

کاشیگر: بله. ولی من با ادبیات تجویزی کاری ندارم. من احترام می‌گذارم به نویسنده.

حجوانی: نه تجویزی، بلکه غیرمستقیم...

کاشیگر: من احترام می‌گذارم به عقاید همه نویسنده‌ها، ولی اعتقاد ندارم که می‌شود جلوی انواع دیگر ادبیات را گرفت. ما با یک کل روبه‌رویم. هر چه هم جلوتر برویم، با اینترنت و با شبکه‌های ماهواره‌ای که چهار سال دیگر لازم نخواهد بود دیش بگذارید، ماهواره توی خانه‌تان هست، من تصور نمی‌کنم با ادبیات تجویزی بشود جلوی این هجوم را گرفت. اگر دغدغه این را دارید که بچه‌ها سالم باشند که من هم این دغدغه را دارم و اگر دغدغه این را دارید که همان طور که به گذشته‌مان افتخار می‌کنیم، بچه‌های ما هم بتوانند به ما که گذشته‌شان هستیم، افتخار کنند، باید راه دیگری در

پیش بگیریم. ما نمی‌توانیم با یک سری تجویز و دستورالعمل کلی، از زیر بار مسئولیت‌مان شانه خالی کنیم. بچه من از من توقع دارد که کمکش کنم وارد زندگی بشود. من نمی‌توانم در برابر این هجوم، به او بگویم این را بخوان و آن را نخوان. بالاخره، روزی متوجه می‌شود چیزی که به او می‌دهم بخواند، نه ربطی به ناروایی که توی مدرسه می‌بیند، دارد و نه ربطی به حق‌کشی‌هایی که در اجتماع با آن‌ها روبه‌روست. آن وقت، کاملاً از این‌ها می‌بزد و می‌رود آن چیزی را می‌خواند که اگر

آزادش بگذارم، هرگز نخواهد خواند و اگر حالا می‌خواند، به این دلیل است که میوه ممنوعه شده. صدر: من فکر می‌کنم دو موضوع اصلی در بحث ما درهم شده است. یکی بحث شناخت تبعیض و کلیشه‌های جنسی است و مصادیقش در ادبیات کودک و دیگری، بحث راه‌حل‌هاست. ما قبل از این که تعریفی از تبعیض و کلیشه‌های جنسی داده باشیم، داریم درباره راه‌حل‌ها بحث می‌کنیم.

حجوانی: و می‌رویم توی بحث بدآموزی و...

صدر: بله و یک بحث تربیتی. اول بیاییم ببینیم که مصادیق تبعیض و کلیشه جنسی در ادبیات کودک چیست؟

حجوانی: خانم صدر، شما به کلیشه‌ها به طور کامل اشاره نکردید. بد نیست به پنج شش مورد از این کلیشه‌ها اشاره کنید.

صدر: این که آقای کاشیگر می‌گویند، ادبیات بسترش توی واقعیت است. کاملاً قبول، ولی مسئله این است که کلیشه‌ها تمام واقعیت را به ما نمی‌گویند. فقط آن بخشی را می‌گویند که مطابق کلیشه ماست. مثلاً فرض کنید که در همین ایران خودمان هم زن‌های خلبان وجود دارند، اما کلیشه‌ها مانع بروز آن‌ها در ادبیات می‌شوند. این زن خلبان هم بخشی از واقعیت است. چرا نویسنده‌ها سراغ او نمی‌روند؟ البته، من نمی‌خواهم برای نویسنده‌ها تعیین تکلیف کنم.

کاشیگر: شما اگر مجموعه بابیلون ۵ را دیده باشید، فرمانده آن ایستگاه فضایی، خانم است و پشت سفینه‌اش می‌نشیند و دژها را که همه مردند، با لیزرش می‌زند. با وجود این، من فکر نمی‌کنم این ضد تبعیض باشد. راهش این نیست. صدر: ببینید، شما دوباره دارید می‌روید در بحث راه‌حل‌ها.

حجوانی: اصلاً آیا تبعیض وجود دارد و اگر هست، محورهایش چیست؟ مصادیقش چیست؟ در این مورد بحث کنیم. ضمن این که طرح تبعیض، با



مدیا کاشیگر

ترویج تبعیض فرق می‌کند. ممکن است موضوعی در ادبیات طرح بشود، اما ترویج نشود. در عین حال که به عنوان یک واقعیت اجتماعی طرح می‌شود، حس نویسنده و نحوه روایت او بر آن صحنه نگار دارد و حتی به نوعی ردش هم بکند. کمالین که بسیاری از نویسندگان، بدون این که ادبیات‌شان تجویزی باشد و کسی به ایشان سفارش داده باشد، همین که حس‌شان را بیان کرده‌اند، شما می‌بینید که خود به خود، بی‌عدالتی و ظلم و فاصله شدید طبقاتی و نابودی معنویت را محکوم کرده‌اند. اصلاً شعر هم نداده‌اند. ادبیات‌شان هم ماندگار و کلاسیک شده. من می‌خواهم بگویم که طرح یک مقوله، لزوماً به ترویجش نمی‌انجامد.

کاشیگر: ببینید، من ممکن است با تبعیض بجنگم، اما لزوماً شیوه‌ای که برای مبارزه با تبعیض انتخاب می‌کنم، می‌تواند شیوه شما یا دیگری نباشد. همه احزاب سیاسی، مدعی رفاه بیشتر بشری هستند، ولی هر کدام راهی خاص دارند. بنابراین، آن کس که می‌خواهد منصف باشد، نمی‌تواند بگوید فلان حزب فقط بر حق است و الی آخر. چون اگر این حرف را بزنند، یعنی به رأی دهند، توهین کرده است.

صدر: خب، ما که این جا راجع به آرمان حرف نمی‌زنیم...

کاشیگر: ما با واقعیتی روبه‌رو هستیم که در یک سوی آن، نویسنده‌ای هست که تنها انگیزه‌اش پول درآوردن است و در سوی دیگر، نویسنده‌ای وجود دارد که تنها انگیزه‌اش اصلاح اجتماعی است. ما داریم بین این دو تا حرکت می‌کنیم. شما انواع گزارش‌های واقعیت را اعم از کلیشه‌ای و غیرکلیشه‌ای در این ادبیات خواهید دید و من فکر نمی‌کنم اگر ما بگوییم این کلیشه است، مشکلی را حل کرده باشیم. ضد کلیشه هم خودش نوعی کلیشه است. نمی‌دانم حرفم روشن است یا نه؟ اگر هدف‌مان شناخت باشد، باید ببینیم با چه دنیایی

روبه‌رو هستیم و چگونه این تبعیض در آن متجلی می‌شود و جهت‌های کلی آن چیست. آیا پنجاه یا صد سال پیش، شاهد ادبیاتی بودیم که تبعیض را تشدید کرده باشد یا جریان مسلط این ادبیات، برعکس بوده.

اصلاً پور: دو موضوعی که آقای کاشیگر، در جواب حرف‌های من گفتند، اصلاً توی صحبت‌های من مطرح نشده بود. من که نمی‌گویم کودک شعور ندارد. می‌گویم، شعور کودک پنج ساله با شعور کودک ده ساله فرق می‌کند. شعور کودک ده ساله هم با شعور یک زن و مرد سی ساله و چهل ساله فرق می‌کند. اگر فکر می‌کنید که شعور بچه پنج ساله کامل است، پس چرا باید بچه را تربیت کرد؟ اگر این طور است که ما بچه را رها کنیم، دیگر نه وجود پدر و مادر لازم است، نه مدرسه و نه مربی. حیوانات همین جور بچه‌های‌شان را ول می‌کنند تا از روی غریزه بزرگ شوند. اما بچه انسان این طوری نیست که فقط با غریزه بزرگ بشود. تربیت هم احتیاج دارد و تربیت را پدر و مادر باید انجام

بدهند، مری باید انجام بدهد. مدرسه و جامعه باید انجام بدهند. ما نمی‌گوییم که بچه شعور ندارد. شعورش در حد خودش است و این شعور، با آن زمینه‌ها و تمهیدات تربیتی است که رشد پیدا می‌کند. من نمی‌گویم ما فاجعه را مطرح نکنیم. من می‌گویم در داستان کودک و نوجوان، نمی‌توانیم ارزش‌هایی را که وجود دارد، سست کنیم. پدر، مادر، معلم و مدرسه ارزش به حساب می‌آیند. ممکن است مدرسی هم وجود داشته باشد که در آن‌ها فجایی هم اتفاق بیفتد، ولی ما نمی‌توانیم داستانی بنویسیم که اصلاً نقش این ارزش‌ها را

معکوس و منفی نشان

بدهد. حرف من این نیست که موضوعاتی نظیر مرگ نباید در داستان کودک بیاید. من داستانی نوشته‌ام که یک کودک در آن می‌میرد و داستان کودکی هم هست. معتقدم داستان‌هایی باید نوشته شود برای کودکان که واقعیت‌هایی را که کودک با آن

روبه‌روست، به او نشان بدهد. من خودم سعی کرده‌ام مسائلی را که در مدرسه برای دختر بچه‌ها اتفاق می‌افتد (گروه‌های فشاری که در مدارس وجود دارند و بچه‌های دیگر را آزار می‌دهند)، این‌ها را در داستان‌هایم بیاورم و فکر می‌کنم وظیفه نویسنده همین است. وظیفه نویسنده این نیست که بیاید آن ارزش‌ها را سست و به آن‌ها حمله کند. حیوانی: تبعیض جنسی، یک ضد ارزش است دیگر. شما طرح تبعیض جنسی را سست کردن ارزش‌ها که نمی‌دانید، بلکه تقویت ارزش‌ها می‌دانید. این که می‌گویم بیایید روی بحث تبعیض جنسی متمرکز شویم، منظورم همین است. احترام

به پدر و مادر، چیزی است که مناقشه‌ای در این جلسه در مورد آن نیست. کسی این‌جا نگفته که باید به پدر و مادر در ادبیات کودک حمله کرد. شما می‌گویید که در داستان‌های‌تان، از نام‌لایماتی مثل مرگ سخن گفته‌اید. خب، تبعیض جنسی نیز جزو همین نام‌لایمات است. آیا این طور نیست؟ اما این موضوع را در چه سطوحی و در چه شکلی باید برای بچه‌ها گفت و احیاناً مصادیقش چیست و کجا تفاوت است و کجا تبعیض؟ در مواردی تفاوت‌ها از طبیعت زن و مرد ناشی می‌شود و این اصلاً تبعیض نیست و حتی می‌شود گفت که این تفاوت

قشنگ است. همین

تفاوت بین زن و مرد است که ساعت گرایش دو جنس به هم می‌شود و تفاوت نسل را تضمین می‌کند. اما جاهایی ممکن است این تفاوت در دست ما چماقی شود برای ظلم کردن به یک جنس دیگر. مثلاً

تنبیه جسمی شدیدی که روی بچه‌ها اعمال می‌شود، این در واقع، نوعی تجاوز و سوءاستفاده از آن تفاوت است. تفاوت بین بزرگسال و کودک، این است که بچه ضعیف است و از نظر جسمی زورش به پدر و مادرش نمی‌رسد و پدرش به جای این که بنشیند با او حرف بزند و جهت صحیح را به او نشان بدهد، تنبیه بدنی شدید می‌کند. گاهی این تبعیض‌ها آن قدر جا افتاده که از طرف خود زن‌ها هم اعمال می‌شود. ما داستان نویسان زنی داریم که در اغلب داستان‌های‌شان، شخصیت اصلی یک پسر است. من یک بار به فریبا کلهر گفتم که چرا آدم‌های قصه‌هایت همه پسرند؟ بعدها کلهر گفت که این

● **صدر: معمولاً در ادبیات، تبعیض چندان محلی ندارد؛ چون تبعیض مفهومی اجتماعی و حقوقی است. بنابراین، در ادبیات خیلی نمی‌توانیم راجع به تبعیض حرف بزنیم. در ادبیات آن چیزی که بیشتر مطرح است، کلیشه است و کلیشه جنسیتی.**

نوجوان می‌خواهیم بگویم یا به پدر و مادرش یا به مربی‌اش؟ به بزرگ‌ترهای جامعه می‌خواهیم بگویم یا به خود بچه‌ها؟ مثلاً اگر بخواهیم در مورد تبعیضی که بزرگسالان در حق کودکان اعمال می‌کنند، داستانی بنویسیم، واقعاً مخاطب ما کودک است یا بزرگسال؟

حجوانی: مخاطبان این بحث‌های نظری بزرگ‌ترها هستند. مثلاً حاصل این میزگرد، در نشریه‌ای منتشر می‌شود که درباره کودکان است، ولی بچه‌ها آن را نمی‌خوانند. اصلاً بخوانند هم، متوجه نمی‌شوند.

اصلان‌پور: منظورم توی قصه است. اگر ما قصه‌ای بنویسیم که در آن، آدم‌های بزرگسال نسبت به همدیگر تبعیض جنسی داشته باشند و یا به کودکان تبعیض روا دارند، این مخاطبش نباید کودک باشد. من فکر می‌کنم زمانی کودک می‌تواند مخاطب باشد که اصلاً شخصیت‌ها کودک و نوجوان باشند و این رفتار را شخصیت‌های کودک و نوجوان، در قبال یکدیگر داشته باشند.

حجوانی: مثالی بزنم. فرض کنید در یک قصه کودکانه، پسر بچه‌ای زمین می‌خورد و گریه می‌کند و بعد کسی به زبان کودکانه می‌گوید: تو مردی و مرد نباید گریه کند. زبانش هم ممکن است خیلی کودکانه باشد؛ یعنی با شیرین‌ترین و نرم‌ترین و ساده‌ترین واژگان، به شکل هنرمندانه چنین چیزی بگوید و یا به شخصیت داستانش بگوید که مثلاً دختر نباید بخندد و یا بدودو بکند؛ چون این کارها کارهای پسرانه است.

اصلان‌پور: ببینید، معمولاً نویسندگان بنا بر تجربیاتشان قصه می‌نویسند. نویسنده وقتی می‌خواهد قصه بنویسد، اصلاً به این چیزها دقت نمی‌کند که آیا تبعیض را در قصه‌اش می‌آورد یا نمی‌آورد. اگر این مسئله در ذهن‌شان جا افتاده باشد که مثلاً رفتار دختر یا پسر باید طوری باشد یا آن جور، ناخودآگاه این را می‌آورند و من فکر

حرف، خیلی من را تکان داد و باعث شد که در قصه‌های دیگرم تجدیدنظر بکنم. البته، شاید دلیل اصلی این که قهرمانان داستان‌ها معمولاً پسر هستند، این باشد که پسرها امکان حضور اجتماعی‌شان بیشتر است و برای همین، اکشن یا آکسیون داستان بیشتر می‌شود. با وجود این، داستان‌نویس می‌تواند (مخصوصاً خانم) با تلاش و خلاقیت بیشتر، این قاعده‌ها را به هم بزند و به قهرمانان دختر در کتاب‌هایش مجال عرض اندام بیشتری بدهد. می‌خواهم بگویم که این خودش تبدیل شده به یک کلیشه؛ یعنی این قدر سه‌نشین شده در ذهنیت جامعه که حتی خانم‌هایی که خودشان اعتقاد دارند تبعیض نباید باشد و خیلی هم پر حرارت می‌جنگند با این مسئله، ناخودآگاه در نگاه‌شان به دختر و پسر، این تبعیض را قائل می‌شوند. در این باره صحبت کنیم و نمونه بیاوریم؛ حال می‌خواهد از ادبیات کهن باشد یا ادبیات امروزه فرقی نمی‌کند. ضمن این که ادبیات کهن، با همه قدمت‌ش، کارکرد امروزی دارد و بسیاری از کارشناسان یا نویسندگان ادبیات کودکان، اعتقاد دارند که این‌ها را حتی نباید بازسازی کنیم و بهتر است به همان شکل بگذاریم باشد. افسانه‌ها را به همین صورت چاپ می‌کنند و خلاف قانون هم نیست. خواننده هم دارد. اگر خاله سوسکه برای بچه‌ها هم نوشته نشده باشد، عملاً بچه‌ها خواهر بزرگ‌تر دارند و می‌بینند که خواستگاری هست و دامادی هست، به این قصه‌ها گرایش پیدا می‌کنند. دختر بچه‌ها دوست دارند صحبت عروسی و خواستگاری بشود. ما بخواهیم و نخواهیم می‌روند طرف افسانه‌ها. ببخشید اگر صحبت طولانی شد.

اصلان‌پور: این تبعیض جنسی که می‌گویید توی قصه‌ها هست، باید ببینیم از طرف چه کسانی اعمال می‌شود. از طرف دیگر، ما می‌خواهیم به چه کسی بگویم که این درست نیست؟ آیا به کودک و

می‌کنم عمدی در کار نیست.

حجوانی: یعنی کلیشه شده و ناخودآگاه اعمال می‌شود. این بحث دیگری است و به روند تکوین ادبیات برمی‌گردد. این که ادبیات مقوله‌ای جوششی است یا کوششی و این که با خودآگاه ارتباط دارد یا با ناخودآگاه، این‌ها بحث ما نیست، نمی‌خواهیم نویسنده را سرزنش بکنیم که تو چرا چنین گفتی. حرف این است که ما با انبوهی از نوشته‌های کودکانه و نوجوانانه مواجه هستیم که این‌ها دارند خوانده می‌شوند. هر چه قدر هم جامعه بخواهد کنترل بکند این‌ها را یا نظارت قبل از چاپ یا نظارت بعد از چاپ داشته باشد، به هر حال، بخش عمده‌ای از این کتاب‌ها به بازار می‌آید و خوانده می‌شود و روی بچه‌ها تأثیر می‌گذارد.

اصلاحان پور: رفتار تبعیض‌آمیزی که شما توی داستان‌ها مثال می‌زنید، قبل از این که در داستان وجود داشته باشد و روی مخاطب تأثیر بگذارد، در فرهنگ جامعه جاری است؛ یعنی توی رفتاری که پدر و مادرها با بچه‌ها دارند و رفتاری که بچه‌ها با همدیگر می‌کنند و بیشتر از این که داستان این‌ها را القا کند، فرهنگ جامعه القا می‌کند. تأثیری که داستان دارد، آن قدر نیست که فرهنگ جامعه دارد.

صدر: شما داستان را یکی از مؤلفه‌های فرهنگ جامعه نمی‌دانید؟ این یک رابطه دو طرفه است. اصلاحان پور: فرهنگ عمومیت دارد و داستان بخشی از آن است.

صدر: نویسنده کودک، به عنوان فردی از این جامعه که با همین فرهنگ بزرگ شده، ذهنیات و تجربیاتش را منتقل می‌کند و در بسیاری موارد، آگاهانه هم نیست. او در قالب داستان، یک یا چند کلیشه جنسیتی عرضه می‌کند و داستان خیلی خوبی هم می‌نویسد؛ یعنی ارزش ادبی‌اش خیلی بالاست. بچه می‌خواند و چیزهایی از آن می‌گیرد و سپس به جامعه برمی‌گرداند. پس این‌ها ارتباط دو طرفه دارند. نمی‌توانیم بگوییم ادبیات تأثیری بر

ذهنیت بچه‌ها نمی‌گذارد و ذهنیت بچه‌ها و جامعه هم نمی‌تواند تأثیری روی ادبیات بگذارد. این دو تا با هم رابطه دارند.

اصلاحان پور: من نمی‌گویم این‌ها بی‌ارتباطند. من می‌گویم تأثیر ادبیات خیلی کم است. در کشوری که تیراژ کتاب داستان کودک و نوجوان، ده هزار تاست، این تأثیر خیلی ناچیز است. بچه از مدرسه خیلی بیشتر تأثیر می‌گیرد تا از کتاب داستانی که برایش می‌خوانند.

صدر: درست است. اصولاً تأثیر ادبیات در زندگی اجتماعی کشوری مثل ایران، خیلی جزئی است.

کاشیگر: البته، بستگی به تعریفی دارد که شما از ادبیات می‌کنید. اگر ادبیات را در وسیع‌ترین مفهومش، یعنی قصه‌ای که تعریف می‌شود، در نظر بگیریم، تلویزیون و سینما هم ادبیات است. آن وقت، مخاطب‌ها میلیونی‌اند و تأثیرپذیری گسترده می‌شود.

صدر: نه، بهتر است بگوییم همان کتاب‌های کودک...

کاشیگر: تصور می‌کنم این مرزبندی‌ها غلط باشد. به این دلیل ساده که شما نمی‌توانید مانع از این شوید که بچه‌ای کتابی را بخواند...

صدر: ببینید، کودک کسی است که کتاب را برایش انتخاب می‌کنند، اما نوجوان خودش انتخاب می‌کند. کاشیگر: او اصلاً بلد نیست بخواند. باید برایش خوانند.

صدر: دقیقاً همین طور است.

کاشیگر: ولی دختر من که نه سال و نیم سن دارد، دو سال و نیم است که خودش کتابش را انتخاب می‌کند. به ما هم اجازه دخالت نمی‌دهد.

صدر: شما هفت سال وقت داشته‌اید برای این که به این بچه بگویید چه کتابی خوب است و چه کتابی بد. هفت سال برایش انتخاب کرده‌اید با ذهنیات خودتان و با...

کاشیگر: نه فقط من یا مادرش، مادر بزرگش، دایی

و خاله‌اش هم برایش کتاب می‌خریدند.
 صدر: منظورم خانواده است؛ کسانی که تصمیم می‌گیرند برای بچه.
 کاشیگر: من می‌خواهم قضیه را از زاویه‌ای دیگر ببینم. از این زاویه. هر روایتی اعم از تصویری و مکتوب، ادبیات است. بر اساس این تعریف، نه فقط تبعیض جنسی در ادبیات حضور دارد، بلکه تبعیض نژادی و تبعیض طبقاتی هم حضور دارد و خیلی چیزهای دیگر. دلیلش این است که اگر حضور نداشته باشد، کار فروش نمی‌رود؛ یعنی خود جامعه می‌خواهد. سفارش اجتماعی این است که حداقل یک سری از کلیشه‌های جامعه منتقل بشود در آن روایت عام. مگر کم داریم کتاب‌هایی که باد می‌کنند؟ مگر کم داریم شاهکارهایی که فروش نمی‌روند؟ مثلاً آثار جیمز جویس، چه قدر طول کشید تا برای خودش جا باز کند؟ از آن طرف، کتاب‌هایی هست که سریع فروش می‌رود. من فکر می‌کنم احتمالاً (نمی‌توانم با قاطعیت بگویم) خانم رولینگ بدش نمی‌آمد که هری پاتر دختر باشد، ولی اگر هری پاتر دختر می‌بود، چنین تیراژی پیدا نمی‌کرد و بنابراین، ترجیح داده پسر باشد و در کنارش شخصیت هرمیون را آفرید که شخصیت بسیار زیبایی هم هست. نکته دیگر این است که ما شاهد پدیده‌ای هستیم که اسمش را می‌گذارم «قداست‌زدایی» از افسانه‌ها. دست‌کم از پنجاه سال پیش، به خصوص از وقتی تلویزیون رواج پیدا کرد، افسانه‌های کهن مدام بازنویسی و باز تولید می‌شود. الان محال است که شما از صد تا بچه بخواهید قصه سیندرلا را برای‌تان تعریف کنند و تعریف بیست نفرشان یک جور باشد. مگر این که همان روایت آخرین مجموعه تلویزیونی سیندرلا باشد که مثلاً هفته پیش دیده‌اند. شما خاطراتان هست، چند سال پیش شازده کوچولوی سنت اگزوپری، در روایت ژاپنی‌اش در تلویزیون، به چه تبدیل شد؟ همین طور روایت‌های مختلف از مثلاً

بینوایان و ویکتور هوگو و... این نوعی قداست‌زدایی و سازگار کردن افسانه‌های قدیم و جدید با محیط امروز است. من مثال تن‌تن را می‌زنم. در تن‌تن و جزیره اسرارآمیز، در چاپ اول کتاب، پرچم آن کشتی که با آن‌ها رقابت می‌کند، پرچم آمریکا است پیش از جنگ جهانی دوم. بعد از جنگ جهانی دوم، جای پرچم آمریکا را پرچم دیگری گرفته؛ چون آمریکا برنده جنگ است. مورد دیگر، باز در همین ماجراهای تن‌تن، این است که تا چاپ حدود سی سال پیش (قصه طلای سیاه)، کسانی که در جبهه مقابل تن‌تن بودند، عضو «حزب ایرگون» اسرائیل بودند. آن موقع به نظر غرب، حزب ایرگون بد بود. بعد غرب تغییر نظر می‌دهد نسبت به اسرائیل و طرفدار اسرائیل می‌شود. آن وقت، دیگر نمی‌شود حزب ایرگون را حزب بد معرفی کرد و بنابراین، اسمش عوض می‌شود. ما در قرنی داریم زندگی می‌کنیم که «متن مادر» یا متن اصلی مرده. در انبوه تغییراتی که در متن می‌افتد، کسی نه فرصت و نه حوصله این را دارد که دنبال متن اصلی برود. تازه متن اصلی برای هیچ کسی جذابیتی ندارد و هیچ ناشری هم حاضر نمی‌شود آن را چاپ کند؛ چون فروش نخواهد رفت. در بازنویسی‌های سیندرلا، سیندرلا دیگر کارش این نیست که فقط منتظر بنشیند. سیندرلا فعال شده است. در بخش دوم سفیدبرفی که من دیده‌ام، سفیدبرفی مثل بخش اول، بیهوش نیست که طرف بیاید نجاتش بدهد. او هم برای آرزوهای خودش می‌جنگد. شما فیلم‌های سیاه و سفید آمریکایی را با فیلم‌های رنگی سینمای آمریکا مقایسه کنید؛ فقط از نظر نقش و جایگاه سیاه‌پوست‌ها. در تمام فیلم‌های سیاه و سفید، سیاه‌پوست نوکر و خدمت‌کار است...
 صدر: یعنی شما می‌خواهید بگویید تغییرات اجتماعی که رخ می‌دهد، در ادبیات خودش را نشان می‌دهد و ادبیات نمی‌تواند در تحولات اجتماعی نقشی بازی کند؟

و خاله‌اش هم برایش کتاب می‌خریدند.
 صدر: منظورم خانواده است؛ کسانی که تصمیم می‌گیرند برای بچه.
 کاشیگر: من می‌خواهم قضیه را از زاویه‌ای دیگر ببینم. از این زاویه. هر روایتی اعم از تصویری و مکتوب، ادبیات است. بر اساس این تعریف، نه فقط تبعیض جنسی در ادبیات حضور دارد، بلکه تبعیض نژادی و تبعیض طبقاتی هم حضور دارد و خیلی چیزهای دیگر. دلیلش این است که اگر حضور نداشته باشد، کار فروش نمی‌رود؛ یعنی خود جامعه می‌خواهد. سفارش اجتماعی این است که حداقل یک سری از کلیشه‌های جامعه منتقل بشود در آن روایت عام. مگر کم داریم کتاب‌هایی که باد می‌کنند؟ مگر کم داریم شاهکارهایی که فروش نمی‌روند؟ مثلاً آثار جیمز جویس، چه قدر طول کشید تا برای خودش جا باز کند؟ از آن طرف، کتاب‌هایی هست که سریع فروش می‌رود. من فکر می‌کنم احتمالاً (نمی‌توانم با قاطعیت بگویم) خانم رولینگ بدش نمی‌آمد که هری پاتر دختر باشد، ولی اگر هری پاتر دختر می‌بود، چنین تیراژی پیدا نمی‌کرد و بنابراین، ترجیح داده پسر باشد و در کنارش شخصیت هرمیون را آفرید که شخصیت بسیار زیبایی هم هست. نکته دیگر این است که ما شاهد پدیده‌ای هستیم که اسمش را می‌گذارم «قداست‌زدایی» از افسانه‌ها. دست‌کم از پنجاه سال پیش، به خصوص از وقتی تلویزیون رواج پیدا کرد، افسانه‌های کهن مدام بازنویسی و باز تولید می‌شود. الان محال است که شما از صد تا بچه بخواهید قصه سیندرلا را برای‌تان تعریف کنند و تعریف بیست نفرشان یک جور باشد. مگر این که همان روایت آخرین مجموعه تلویزیونی سیندرلا باشد که مثلاً هفته پیش دیده‌اند. شما خاطراتان هست، چند سال پیش شازده کوچولوی سنت اگزوپری، در روایت ژاپنی‌اش در تلویزیون، به چه تبدیل شد؟ همین طور روایت‌های مختلف از مثلاً

کاشیگر: ببینید، ادبیات بیشتر تأثیر می‌پذیرد و کمتر تأثیر می‌گذارد. البته، توضیح می‌دهم. باز تکرار می‌کنم که ما با دو نوع ادبیات سر و کار داریم؛ نمونه اولش شازده کوچولوست و نمونه دومش تن‌تن. این‌ها از یک جنس نیستند. شازده کوچولو یک اثر ماندگار است که وارد تاریخ شده. از سال ۱۹۴۲ میلادی که نوشته شده تا الان شخصیت و یک سال می‌گذرد، اما همچنان خوانده می‌شود. از سوی دیگر، احتمالاً خیلی از روایت‌های تن‌تن را بچه‌های امروز دیگر نمی‌خوانند.

این‌هاست. ادبیاتی داریم که برای فروش است و ادبیاتی داریم که اهداف دیگری دارد که آن اهداف می‌تواند بسیار متنوع باشد. این را هم بگویم که از دید من، انواع ادبیات یک ویژگی مشترک دارند. ادبیات بهترین مترجم هویت ملی است؛ هویت ملی و هویت زبانی. اگر قرار باشد توی ایرانی‌ها بگردیم و یک ویژگی مشترک پیدا بکنیم که مال همه ایرانی‌ها باشد، نه دین‌شان است و نه اسم‌شان یا قدشان، بلکه زبان‌شان است و پاسدار این زبان چیست؟ ادبیات. ادبیات از نوع اول، مثل شازده کوچولوی سنت اگزوپری، پاسدار یک هویت خاص و معین است. در حالی که ادبیات از نوع دوم، پاسدار هویتی عام و جهانی است؛ یعنی سعی در حذف برجستگی‌ها و ویژگی‌ها دارد. اصلاً پور: این که شما می‌گویید، زبان محور است و به نظر من پذیرفتنی نیست. کاشیگر: من نگفتم محور، گفتم ویژگی مشترک. اصلاً پور: ویژگی مشترک نیست. خیلی از اقوام ما...

کاشیگر: شما ایرانی یهودی دارید، ایرانی مسلمان دارید، ایرانی مسیحی دارید و... اما همه ایرانی‌ها فارسی صحبت می‌کنند. اصلاً پور: نه، خیلی از ایرانی‌ها اصلاً فارسی بلد نیستند. من مادر بزرگم هنوز فارسی بلد نیست. خیلی‌ها حرف می‌زنند.

کاشیگر: شاید حرفم را بد زدم. به هر حال، اگر قرار باشد که ما خودمان را به عنوان ایرانی تعریف بکنیم، یعنی آن مخرج مشترک، کوچک‌ترین مخرج مشترک را پیدا کنیم که در همه‌مان مشترک است، آن پیشینه ادبی همه‌مان است. فردوسی‌مان است. حافظ‌مان است، خیام است. ما که پیشینه مشترک‌مان چنگیز نیست. می‌خواهم بگویم که ادبیات، نقش خاصی دارد که هویت قومی ما، هویت سرزمینی ما، تعلق سرزمینی ما را می‌خواهد تعریف کند. از لحظه‌ای که ادبیات صنعتی می‌شود،



تانی جلی

صدر: درست است. بچه‌های امروز، دیگر تن‌تن‌های جدیدی را که بیرون می‌آید، نمی‌خوانند. در حالی که نسل ما با این‌ها زندگی می‌کرد. کاشیگر: بله. جذابیتش را از دست داده. نویسندگانی که تن‌تن را می‌نویسد، می‌خواهد پولدار بشود و پولدار هم می‌شود. در حالی که سنت اگزوپری، شازده کوچولو را می‌نویسد تا به زنتش «کنسولاً» بگوید چه قدر دوستش دارد. دو مقوله کاملاً متفاوت، پشت جریان آفرینش

حرف من روشن بشود. کتاب شازده کوچولو، نمونه برجسته ستم بر زن است. در شازده کوچولو، زن نه فقط منفعل است، بلکه به شکل یک بوته گل رُز، توی زمین کاشته شده! این پسر است که حرکت می‌کند و به سفر بلوغ فکری و جنسی‌اش می‌رود.

حجوانی: شازده کوچولو، قبل از این که پسر باشد، یک انسان است. مگر چه قدر روی پسر بودنش تأکید شده؟

کاشیگر: خیلی زیاد، اما این نباید باعث شود که در ارزش‌های هنری اثر شک کنیم.

حجوانی: گاهی نوع خوانش خواننده هم در دریافت متن مؤثر است. شما می‌دانید یکی از رویکردهای ادبی رایج، رویکرد مخاطب محور است. حرف‌هایی که زیر عنوان هرمنوتیک مطرح می‌شود، به نوعی به داشته‌ها و تجربه‌ها و پیش‌فرض‌های خواننده اشاره دارد. هر اثر، از جمله شازده کوچولو را می‌توان چند جور خواند و از آن برداشت‌های متفاوتی کرد؛ بر اساس جهان‌بینی و پیش‌فرض‌های خواننده. خاله سوسکه را هم که خاتم صدر نمونه‌ای از یک قصه ضد زن مثال زد، می‌شود یک جور دیگر دید و آن این که به هر حال، این خاله سوسکه است که انتخاب می‌کند و این مسئله کوچکی نیست.

صدر: خاله سوسکه انتخاب نمی‌کند، سراغش می‌آیند.

حجوانی: نه، نه! خاله سوسکه می‌گردد و از بین مردهای مختلف، همان را که می‌پسندد، انتخاب می‌کند. در نسخه‌هایی که من خوانده‌ام، خاله سوسکه از خانه‌اش بیرون می‌آید و راه می‌افتد و می‌رود دنبال شوهر. من سال‌ها قبل فکر می‌کردم که این توهین به زن است که نیازش به شوهر را علنی کند، اما امروز فکر می‌کنم که حق اوست که دنبال شوهر برود و خوبش را هم انتخاب کند.

صدر: از خانه بیرون می‌آید، اما دنبال شوهر

چون هدفش بازارهای وسیع‌تر است. ملاک‌هایش را می‌آورد پایین‌تر که تمام مخاطبان را در سطح فرا بگیرد. در نتیجه، نمی‌آید پافشاری بکند. فرض بگیرید اگر آقای پروست پافشاری‌هایی دارد روی بعضی چیزهای خاص، روی این که مثلاً جزئیات شرح داده بشود، وقتی قرار است رمان در ده میلیون نسخه فروش برود، این ویژگی دیگر نمی‌تواند اصلی باشد. آنچه اصلی خواهد بود، چیزی است که ده میلیون نفر را جذب کند؛ مثل برنامه‌های تلویزیونی. همه می‌نالند که چرا سطح برنامه‌های تلویزیونی پایین است. خب، برای این که بیشترین مخاطب باید ملاک باشد. بیشترین مخاطب هم معذرت می‌خواهم، دکتر نیستند، لیسانسه نیستند. حتی دیپلمه نیستند. من فکر می‌کنم ما باید تفاوتی قائل شویم بین تجلی این تبعیض جنسی در این دو نوع ادبیات؛ ادبیاتی که برای خواص نوشته می‌شود و هدفش تأکید بر بخشی از هویت جمعی است و ادبیاتی که فقط برای فروش نوشته می‌شود. در حالت دوم، خیلی چیزها سفارش بازار است؛ یعنی اگر کسی حمایت‌شان نکند، فروش ندارد.

صدر: من فکر می‌کنم بحث ادبیات کودک در ایران، کمی متفاوت باشد. البته، این دوگانگی و این تقسیم‌بندی را در ادبیات کودک ایران هم می‌بینیم. مثلاً گفته می‌شود ادبیات عامیانه و یا بازاری و در مقابلش ادبیات خلاق. با وجود این، مطالعات و مشاهدات شخصی من نشان می‌دهد که بحث کلیشه‌های جنسیتی، در هر دو گروه به شدت وجود دارد و ما نمی‌توانیم بگوییم ادبیات خلاق مان این کلیشه‌ها را تخلیه می‌کند. گرچه انتخاب خانواده روشنفکر برای بچ‌اش متفاوت است با انتخاب خانواده عاقی، در هر دو نوع ادبیات، تبعیض جنسی انعکاس دارد. حالا خوب یا بدش را باید بحث کنیم.

کاشیگر: ببینید، من برای شما مقالی می‌زنم. شاید

نمی‌رود. می‌رود بیرون خرید کند. می‌رود بازار و بعد مردها یکی‌یکی می‌آیند و از او خواستگاری می‌کنند؛ بقال، قصاب و...

کاشیگر: پنجاه نوع خاله سوسکه منتشر شده تا حالا.

حجوانی: من آن نوعش را می‌گویم که خاله سوسکه نمی‌نشیند تا روزی خواستگاری از در بیاید. می‌گوید من احتیاج دارم به این که شوهرم را انتخاب کنم. این یک. دوم این که از تک‌تک مردها می‌پرسد و در واقع بازجویی می‌کند که اگر من زنت شدم، وقتی خواستی مرا بزنی، با چی می‌زنی؟ هر کس چیزی می‌گوید و خاله سوسکه همه‌شان را رد می‌کند. سرآخر، می‌رسد به آقاموشه که می‌گوید من اصلاً نمی‌زنم. اگر هم بخوام بزَنم، با این دم نازکم نازت می‌کنم و خاله سوسکه او را انتخاب می‌کند. می‌خواهم بگویم که این هم یک نوع قرائت است.

کاشیگر: حالا من قرائت دیگری از خاله سوسکه ارایه می‌دهم و می‌گویم این قصه، تبعیض جنسی بر علیه مرد است. چهره‌ای که از مرد نشان می‌دهد، فقط یک چهره خشن است.

صدر: خب، اصولاً کلیشه‌ها به همان میزان که به زن آسیب می‌رسانند، به مرد هم آسیب می‌زنند. مثلاً تأکید روی مفهوم مادری، بدون در نظر گرفتن مفهوم پدری. یا این کلیشه که مرد موجود خشنی است و این که پسر گریه نمی‌کند و نظایر آن. کلیشه‌ها دو طرفه است و فقط بخش‌هایی از وجود هر دو جنس را برجسته می‌کند و بخش‌های دیگر را نادیده می‌گیرد.

حجوانی: البته خانم صدر، توجه کنید که تا چیزی در ادبیات به یک جریان تبدیل نشود، نمی‌توان اسم کلیشه را روی آن گذاشت. بچه‌ها با خواندن یک قصه و یا دو قصه، هیچ وقت ساخت فرهنگی جامعه را نمی‌گیرند. این که بگویم فی‌المثل، خاله سوسکه به تنهایی فرهنگ می‌سازد، درست نیست.

در کنار این، ده‌ها قصه دیگر هم هست. حالا من می‌خواهم بحث را موقتاً عوض کنم و بپرسم که جوهره فمینیسم چیست؟

صدر: ما الان «فمینیسم» نداریم، بلکه «فمینیسم‌ها» داریم. شما راجع به کدام نوعش دارید حرف می‌زنید؟ بعد در کدام زمان دارید حرف می‌زنید؟ موج اول فمینیسم؟ موج دوم؟ این‌ها هر کدام در زمان‌های متفاوت، رویکردهای متفاوتی حتی به ادبیات داشته‌اند. فمینیسم در شکل ناپخته‌اش، این است که همه زن‌ها باید شکل مردها بشوند. انتقادی که به امثال «سیمون دوبووار» می‌شود، این است که سیمون دوبووار مرد را به عنوان جنس برتر در ذهنش پذیرفته و حالا می‌گوید که زن‌ها باید بدون و تلاش کنند تا خودشان را مثل مردها بسازند. امروزه رویکرد منطقی‌تر فمینیسم، این است که اصلاً لزومی ندارد که زن‌ها مثل مردها شوند. ارزش‌های زنانه خیلی برتر از ارزش‌های مردانه است. ارزش‌های مردانه که این همه سال به ما تحمیل شده است، چیست؟ جنگ، خشونت، قتل و زیاده‌خواهی. در حالی که ارمان زن‌ها صلح، مادری، مراقبت و حمایت از آدم‌های دیگر بوده است. پس چرا باید زن‌ها مثل مردها بشوند؟ زن به دلیل زایش، به دلیل این که قدرت به وجود آوردن یک انسان را دارد و به دلیل «مادری» که ارزش تلقی می‌شود، باید به حق خود برسد. زن باید به علت مادر شدن، امتیازهای زیادی بگیرد؛ چون مادری یک وظیفه اجتماعی است، قبل از این که یک وظیفه فردی باشد. من دارم یک بچه به دنیا می‌آورم و بزرگش می‌کنم برای این جامعه.

حجوانی: نقد فمینیستی چه رویکردی دارد؟
صدر: اگر ما آثار ادبی را فی‌المثل از زاویه فمینیستی نقد می‌کنیم، منظورمان این نیست که به نویسنده‌ها تجویز کنیم درباره چی بنویسند و یا چه طور بنویسند. نقد فمینیستی معتقد است که یک زن به عنوان یک انسان، نباید از حقی محروم

شود به دلیل جنسیتی. به محض این که کسی را به دلیل جنسیتش، از حقی یا امتیازی محروم کردید، در واقع تبعیض جنسی اتفاق افتاده. حالا ممکن است محروم شدن از امتیاز، به سبب رنگ پوست باشد یا به دلیل مذهب، البته، ما الان داریم راجع به تبعیض جنسی حرف می‌زنیم. از دید من، جنس آن است که ما با آن به دنیا می‌آییم، اما جنسیت چیزی است که جامعه، تربیت، فرهنگ، آموزش و پرورش، کتاب‌های کودکان، تلویزیون، رسانه‌ها و... به ما می‌دهند. در واقع، مفهوم جنس بر تفاوت‌های

بیولوژیکی دو جنس مذکر و مؤنث تأکید دارد، در حالی که تفاوت‌های غیر بیولوژیکی، مفهوم جنسیت را شکل می‌دهند. به تعبیری، دو جور تفاوت وجود دارد؛ هر چند روشن کردن مرز این دو خیلی سخت است و این‌ها ارتباط بسیار تنگاتنگی با هم دارند. مثلاً در بیشتر جوامع،

زن در دوران بارداری و تا مدتی پس از به دنیا آوردن بچه، مجبور است از کار اجتماعی کناره بگیرد. بنابراین، مجموعه صفاتی به او تحمیل می‌شود و بعضی از خدماتی که جامعه باید به او بدهد، از او دریغ می‌شود.

حجوانی: منظورتان این است که تبعیض از جنسیت ناشی می‌شود؟

کاشیگر: هم از جنسیت و هم از جنس. ببینید، شما وقتی یک زن را برای مثال در کارخانه‌تان استخدام می‌کنید، می‌پذیرید که اگر باردار شود، چهار ماه به او مرخصی با حقوق بدهید. این تبعیض است دیگر. هیچ ربطی هم به جامعه ندارد و یک مسئله بیولوژیکی است. بنابراین، کارخانه‌دار ترجیح

می‌دهد کارگر مرد استخدام کند به جای کارگر زن. یا اگر کارگر زن استخدام می‌کند، حقوق کم‌تری به او بدهد. این ربطی به پدیده جنسیت ندارد. این دقیقاً یک پدیده جنسی است. نکته دیگری را در برانتز بگویم. ببینید، الان دیگر با پدیده‌ای به نام کارگرهای کودک و بچه سال، در حجم وسیع روبه‌رو نیستیم. این چیزی است که برخلاف تصور، سرمایه‌داری به ارمغان آورده و نه حکومت‌های سوسیالیستی. به تعبیری، ما از دوران سرمایه‌داری بدوی آمده‌ایم بیرون. این

ابلهانه است که شما دستگاه یک میلیون دلاری‌تان را به کسی بسپارید که از خستگی نمی‌تواند روی پایش بایستد. در برج‌های مراقبت فرودگاه‌ها، حداکثر ساعت کار هفتگی، سی ساعت است. برای این که اگر طرف خوابش ببرد،

● کاشیگر: در هری پاتر، از یک طرف ما نمی‌توانیم بگوییم تبعیض جنسی وجود دارد؛ چون «هرمیون»، از آن دو پسر باهوش‌تر است. از سوی دیگر، با وجود این که نویسنده آن یک زن است، قهرمان اصلی کتاب پسر است.

دو تا هواپیما به هم می‌خورند و میلیون‌ها دلار از بین می‌رود. کارهای ساده‌ای را که قبلاً یک کارگر ساده یا کارگر کودک انجام می‌داد، ماشین به عهده خواهد گرفت. نتیجه‌اش طولانی‌تر شدن دوران کودکی انسان است. قبلاً یکی در پانزده سالگی می‌شد پدر یک خانواده. مادر بزرگ من، در یازده سالگی ازدواج کرد؛ چیزی که الان اصلاً در جامعه ما قابل تصور نیست. الان دوره کودکی دارد طولانی‌تر می‌شود و آغاز جوانی عقب‌تر می‌رود؛ یعنی اگر موقعی یک فرد چهارده ساله جوان محسوب می‌شد، الان سی ساله جوان است.

اصلان‌پور: این در همه بخش‌های جامعه صادق نیست. شما کودکان خیابانی را که حتی سه ساله و

چهار ساله هستند، می بینید.

کاشیگر: من از یک جریان مسلط جهانی صحبت می‌کنم.

اصلان‌پور: من نمی‌دانم این بحث چه قدر می‌تواند ارتباط داشته باشد با ادبیات کودکان؟

کاشیگر: اگر اجازه بدهید، به آن جا هم می‌رسیم. من نمی‌خواهم بحث اجتماعی را دنبال کنم.

اصلان‌پور: آن بحثی که در مورد مسائل فمینیستی داشتیم نیز نمی‌دانم آیا ارتباطی با موضوع مورد بحث ما دارد؟

کاشیگر: اگر اجازه بدهید، من توضیح می‌دهم که ارتباطش چیست. اگر به حرف‌های خانم صدر توجه کرده باشید که به نظر من، شاید به نظر شخصی ایشان هم چندان ربط نداشته باشد و بیشتر به تنوری‌های عام اشاره داشت، می‌توانیم نتیجه بگیریم که تبعیض ابدی است. تبعیض را هیچ وقت نخواهیم توانست از بین ببریم. چرا؟ برای این که تا بیاییم یک شکل از تبعیض را کشف کنیم و از بین ببریم، با شکل‌های تازه‌تری از تبعیض روبه‌رو خواهیم شد.

حجوانی: می‌شود مثال بزنید؟

کاشیگر: یک مورد ساده ذکر می‌کنم. روزی تصور بر این بود که اگر دخترها بروند مدرسه، تبعیض بین دختر و پسر در آموزش و پرورش بر طرف می‌شود. رفتند مدرسه و تازه فهمیدیم کافی نیست بروند مدرسه، باید حق تحصیل دانشگاهی هم داشته باشند. علاوه بر این، باید پدر و مادرش را هم قانع کنیم که اگر می‌خواهی شوهرش بدهی، اول چهارده سالگی، یک شرط هم اضافه کن «شرط ضمن عقد» که ایشان می‌خواهد به تحصیل ادامه دهد. در ده هزار سال پیش، این که اسیر را شکنجه بکنید، عمل بدی به حساب نمی‌آمد. پایان قصه‌های ما را نگاه بکنید؛ طرف را در قصه چهار شقه می‌کنند. چهار شقه کردن فاجعه است. سوزن می‌کردند توی پوست طرف و پوستش را می‌کنند

و آویزان می‌کردند و... هیچ کدام از ما به عنوان انسان، نمی‌توانیم با بدترین و کثیف‌ترین آدم‌ها این کار را بکنیم. با این حال، پنج هزار سال پیش، سه هزار سال پیش این کارها عادی بود.

اصلان‌پور: در تمام فرهنگ‌ها که چنین چیزهایی نبود. معیارهای انسانی هم وجود داشته...

کاشیگر: کم و بیش در همه فرهنگ‌ها وجود داشته.

اصلان‌پور: آن معیارهای انسانی که ده هزار سال پیش هم وجود داشته، الان هم وجود دارد. در زمان حضرت مسیح وجود داشت و الان هم وجود دارد.

همین که بعضی از افسانه‌ها مانده‌اند و هم‌چنان استفاده می‌شوند، برای این است که معیارهای انسانی مشابه دارند. بین افسانه‌های اروپا و

افسانه‌هایی که در ایران بوده، شباهت وجود دارد.

آن موقع، رفتن از این کشور به کشوری دیگر، بسیار دشوار بود و معمولاً فقط نظامیان و

تاجران، از کشور خودشان بیرون می‌رفتند.

بنابراین، چرا این افسانه‌ها شبیه هم است؟ برای این که معیارها مشابه هست.

کاشیگر: یک نظریه دیگر می‌گوید که مردم در جابه‌جایی‌های‌شان، افسانه‌های‌شان را در سراسر

جهان پخش کرده‌اند.

حجوانی: هر دو عامل دخیل است. به هر حال، آدم‌ها شباهت‌هایی به هم دارند. در ضمن، مهاجرت

و جابه‌جایی هم در انتقال افسانه‌ها به دیگر نقاط نقش داشته.

اصلان‌پور: شما اگر کتاب‌های مقدس را بخوانید، آیا معیار آن کتاب‌ها با معیارهای امروزی خیلی

فرق دارد؟ یا همین داستان‌های فردوسی و کتاب‌های سعدی را مثلاً. آیا معیارهای اخلاقی آن‌ها

با معیارهای اخلاقی امروز فرق دارد؟ بله، شرایط زندگی عوض شده است. حتی همین حالا در جاهای

مختلف ایران، وضع مردان و زنان فرق می‌کند. مثلاً در شمال کشور، زن‌ها کار می‌کنند و مردها اغلب

بیکارند. در خیلی از روستاها زن‌ها اصلاً فرصت

این که بنشینند دو کلمه با هم صحبت کنند، ندارند. در حالی که مردها همین جور کنار دیوار نشسته‌اند، دارند آفتاب می‌گیرند. این وضع را مقایسه کنید با وضع شهرهای کشور. می‌بینید که خیلی متفاوت است. با وجود این، ارزش‌های انسانی در آن ده و در این شهر و در ده هزار سال پیش و الان، مشابه است.

کاشیگر: این طور نیست. ما الان تبعیض را می‌توانیم تعریف کنیم. چیزی که پنجاه سال پیش تبعیض نبوده، الان تبعیض است.

اصلاً پور: در عوض، الان تبعیض‌هایی وجود دارد که پنجاه سال پیش اصلاً وجود نداشت.

کاشیگر: قطعاً، گفتیم که به نظر من، تبعیض ابدی است. درباره تفاوت بین زمان‌ها اجازه دهید مثال دیگری بزنم.

کاشیگر: مکتبی داریم در ترجمه که بنیان‌گذار آن «تورین» است. پیروان این مکتب، به جای این که

● اصلان‌پور: واقعیت این است که ما حق نداریم بعضی مسائل را برای کودک و نوجوان مطرح بکنیم؛ حتی اگر واقعیت داشته باشد و در جامعه اتفاق بیفتد. به عنوان مثال، ما نمی‌توانیم نگاه کودک را به پدر و مادرش، با شک و تردید همراه کنیم.

توجه‌شان را روی زبان مبدأ بگذارند، روی زبان مقصد گذاشته‌اند. آن‌ها یک قصه آلمانی را که در طول صد و بیست سال، بارها به زبان خودشان ترجمه شده بود، بررسی کردند و دیدند بین اولین ترجمه و آخرین ترجمه، زمین تا آسمان تفاوت وجود دارد. به عبارت دیگر، تورین رشته جدیدی ایجاد کرد به نام جامعه‌شناسی ترجمه. پی برد که مترجم، تحت تأثیر تحولاتی که در حیطه مفاهیم، در جامعه‌اش رخ می‌دهد، متن را ترجمه می‌کند. به همین دلیل، بین ترجمه صد سال پیش و ترجمه کنونی از یک متن واحد، تفاوت‌های بسیاری به چشم می‌خورد. من نیز مثل خانم صدر، معتقدم که

اشغال نقش‌هایی توسط زن‌ها هستیم که به طور سنتی مردانه‌اند. بدون این که اشغال این نقش توسط زن، زن را از زایمان معاف‌بکند. نمی‌دانم مثالم روشن است یا نه؟

صدر: نه، این هم جنسیت است. زن باید زیبا باشد و این یک کلیشه جنسیتی است. در یکی از دانشگاه‌های یکی از کشورهای اروپایی، تحقیقی انجام شده در مورد تفاوت برخورد با دخترهای بور و دخترهایی که بور نیستند. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که زن‌های بور، به لحاظ هوش رشد کم‌تری نسبت به زن‌های غیر بور دارند. دلیلش این است که مردم به خاطر زیبایی زن‌های بور، نسبت

به آن‌ها تساهل و تسامح بیشتری نشان می‌دهند. شاید به همین علت، بسیاری از زنان موی خود را رنگ بور می‌کنند تا در همان الگو یا کلیشه‌ای که مقبولیت بیشتری دارد، قرار بگیرند.

کاشیگر: من به نتیجه این تحقیق شک دارم. به نظر من، این جوک‌هایی که راجع به زن‌های مو بور و حماقت‌شان وجود دارد، واکنش یک اجتماع است در مقابل الگوسازی از زن بور یا همان «باربی». حرف من این است که ما در ادبیات، به نوعی داریم به طرف تحقیر تبعیض‌های جنسیتی می‌رویم که نتیجه‌اش، آشنا شدن ما با تبعیض‌های جدید است

فقط جذابیت جنسی. ببینید، در زندگی اجتماعی و زندگی شخصی‌مان، ملاک‌هایی نظیر زیبایی، خیلی ملاک‌های کارآمدی نیست. به عبارتی، اغلب زوج‌هایی که با هم زندگی می‌کنند و به زندگی مشترک‌شان ادامه می‌دهند، بر اساس این ملاک نیست و ارزش‌های دیگری در آن دخیل است. با وجود این، ادبیات از زنی که خلبان می‌شود، توقع دارد ماتیکش را هم زده باشد. با این که در واقعیت اجتماعی، این توقع وجود ندارد. در واقعیت اجتماعی، خانم معلمی که می‌رود سر کلاس و یا خانم دکتری که جراحی می‌کند، فکر و ذکرش این چیزها نیست.

صدر: شما می‌خواهید بگویید که ادبیات، روی تفاوت‌های جنسی تأکید می‌کند؟

کاشیگر: بله. اصلاً در واقعیت ممکن نیست چنین اتفاقی بیفتد.

حجوانی: منظورتان در کدام نوع ادبیات است؟ کاشیگر: فقط ادبیات مخاطب انبوه. ضمن این که زنان را بیش از پیش در ویژگی زنانه‌شان برجسته می‌کند.

صدر: زن را به عنوان یک sex object می‌بیند. اصلاً نپور: من چند مثال می‌زنم از ادبیات کهن که حالا به یادم آمد. این مثال‌ها همه ضد کلیشه هستند. مثلاً آن دختری که در داستان بهرام گور، در کلاس دوم یا سوم دبستان خواندیم، از بچگی گوساله‌ای را از پله‌های قصر بالا می‌برد و وقتی آن گوساله به گاو تبدیل می‌شود، باز هم این کار را انجام می‌دهد، کاملاً ضد کلیشه‌ای است. توانایی زن اصولاً در چنین مرتبه‌ای قرار نمی‌گیرد. مورد دیگر، داستان زنی است که با کنیزش برای خرید به بازار می‌رود که فرد عابدی آن‌ها را می‌بیند و عاشق چشم‌های زن می‌شود و آن قدر آن‌ها را دنبال می‌کند تا این که زن به خانه‌اش برمی‌گردد. زن می‌رود تو و خدمتکارش می‌آید بیرون با کاسه‌ای که در دست دارد. مرد عابد می‌بیند که زن چشم‌هایش را در



کاشیگر

که قبلاً پنهان بود. ضمن این که خواسته‌ایم تفاوت‌ها را برجسته‌تر بکنیم و زیبایی طبیعی را بیشتر نشان بدهیم، تفاوت جنسی را هم افزایش داده‌ایم. این تصور من است در مورد تغییراتی که می‌بینم. نمی‌دانم، شاید اشتباه می‌کنم و مثالی هم که زدم، ظاهراً شما را قانع نکرد.

صدر: شاید مفهوم sex کمی متفاوت باشد با مفهومی که شما در ذهن دارید.

کاشیگر: منظورم از sex همان جنس است.

صدر: که در واقع رابطه دارد با جذابیت جنسی. کاشیگر: منظورم زن و تفاوتش با مرد است، نه

آورده و در کاسه گذاشته. همین باعث می‌شود آن مرد پی ببرد که چه قدر در گمراهی و اشتباه بوده. زن در این جا در نقش کلیشه‌ای ظاهر نشده، بلکه در نقش یک انسان برتر حضور دارد. از قرآن اگر بخواهیم مثال بزنیم، آسیبه، همسر فرعون را می‌بینیم که به هیچ‌وجه حضوری کلیشه‌ای ندارد. او زنی است که از حقانیت و عدالت و از اعتقاداتش دفاع می‌کند و حتی در این راه کشته می‌شود. اصلاً نه زیبایی‌اش مطرح است، نه جنسیتش.

حجوانی: ظاهراً ما روی این نکته اتفاق داریم که رفع تبعیض جنسی، به این معنا نیست که جایگاه زن و مرد عوض شود. تفاوت‌هایی دارند و براساس آن‌چه هستند و خلقت‌شان اقتضا می‌کند، باید به آن حقیقتی که می‌خواهند، برسند. حتی نوع اعلام موجودیت‌شان، ممکن است زنانه و مردانه باشد. از دو اثر برجسته ادبیات کودکان مثال می‌زنم: پینوکیو و آلیس در سرزمین عجایب. اصلاً نوع شورش و مجادله‌ای که بچه‌ها با نرَم‌های اجتماعی‌شان دارند، از جنسیت‌شان تبعیت می‌کند. البته، نوع اعتراض آلیس به گونه‌ای است که بیشتر در تخیلش اتفاق می‌افتد، ولی سرانجام او به فردیتش می‌رسد. اما پینوکیو، نوع اعتراض و رفتارهای ضداجتماعی‌اش جنبه‌ی عملی و فیزیکی دارد، یعنی بیشتر پسرانه است.

کاشیگر: مثال آلیس، مثال فجیعی است. شما می‌دانید که لوئیس کارول، برای سرگرم کردن دخترهای دوستش، این قصه را می‌نویسد و بخش دوم آن، یعنی آلیس در آینه، آلیس فقط رویای پادشاهی است که به خواب رفته. در واقع، شخصیت آلیس کاملاً منفعل است.

حجوانی: ما که قرار نیست اسیر نیت مؤلف باشیم. چه کار داریم که قصد مؤلف چه بوده، مهم تأثیر داستان است.

صدر: ولی می‌توانیم پیامی را که مؤلف می‌دهد، بگیریم.

حجوانی: در هر حال، شخصیت آلیس غیر کلیشه‌ای است.

کاشیگر: آلیس یک دختر بازی‌گوش و کنجکاو است. **حجوانی:** خب، همین بازی‌گوشی و کنجکاویش، خیلی دخترانه است و برای همین هم مانده و پذیرفته شده.

صدر: یعنی چه دخترانه؟

حجوانی: یعنی ظریف‌تر، عاطفی‌تر و زیباتر و در عین حال از نظر فیزیکی و بیرونی آسیب‌پذیرتر. یعنی همین تفاوت‌هایی که شما قبول دارید.

صدر: کدام تفاوت‌ها؟ این کلیشه است که آلیس فقط در خواب و رؤیا بتواند اعتراض کند.

حجوانی: دخترانه است، نه این که ضعیف است. **کاشیگر:** حتی پینوکیو هم چندان نمونه جالبی نیست. او مدام از بچه‌های دیگر فریب می‌خورد تا تبدیل به بچه‌ای بشود که بتواند بقیه را فریب بدهد. به نظر من، پینوکیو ضداخلاقی‌ترین قصه جهان است.

حجوانی: اگر من به این دو اثر اشاره کردم، منظورم این نبود که هیچ ایرادی ندارند. من این دو کتاب را دو نمونه درخشان در حیطه ادبیات کودک و نوجوان می‌دانم.

کاشیگر: من قطعاً با شما در این مورد موافقم. **حجوانی:** ولی این که گفتید بدآموز است، موافق نیستم.

کاشیگر: من گفتم ضداخلاقی‌ترین، نگفتم بدآموز. با هم فرق می‌کند.

حجوانی: واقعاً ضداخلاقی‌ترین قصه است؟ **کاشیگر:** در منطق اخلاقی خودش، یعنی ضداخلاق جامعه خودش، ضد اخلاق می‌شود. در تمام قصه پینوکیو، پسر بچه‌های دیگر برای کارهای بدشان مجازات می‌شوند، اما پینوکیو به خاطر کارهای خوب و نجات بابا ژپتو، از یک آدمک چوبی به یک پسر بچه تبدیل می‌شود. در حالی که در سرتاسر قصه، ما از او فقط انواع کارهای خلاف دیده‌ایم.

حجوانی: پینوکیو هم مجازات می‌شود و هم به سعادت می‌رسد.

کاشیگر: من اصلاً ارزش‌گذاری نمی‌کنم. به نظر من هم قصه بسیار زیبایی است و اصلاً بدآموزی ندارد. من دارم از تأویل این متن حرف می‌زنم.

حجوانی: به نظرم یکی از دلایل مهم ماندن پینوکیو، این است که به کودک اجازه می‌دهد تجربه کند و چوب اشتباهاتش را هم بخورد. البته، اشتباهات در آن سیستم اخلاقی که آن‌جا مطرح می‌شود. شاید الان این کارها از نظر ما کارهای خلافی نباشد. به هر حال، او از مدرسه فرار می‌کند و اسیر دوستان ناباب می‌شود. ممکن است شما

بگویید مفهوم مدرسه الان دگرگون شده. من سر این بحث ندارم. حرفم این است که پینوکیو، با ذهنیت بزرگ‌ترها می‌جنگد و از حق تجربه کردن خود دفاع می‌کند.

کاشیگر: من یک جمله درباره پارادوکس پینوکیو بگویم. پینوکیو با خطا نکردن در آخر داستان، حق خطا کردن را به دست می‌آورد؛ چون تبدیل به بچه انسان می‌شود. حرفم این است که

با اخلاق خودش در تناقض است و بر ضد اخلاق خودش عمل می‌کند.

اصلان‌پور: به نظر من، از اول هم حق خطا کردن داشته...

کاشیگر: برای این که انسان می‌شد، نباید خطا می‌کرد. هر بار که خطایی می‌کند، دماغش درازتر می‌شود و تبدیل شدنش به یک پسر بچه، به تعویق می‌افتد.

صدر: من وارد داستان پینوکیو و آلیس نمی‌شوم و ترجیح می‌دهم که نشوم. من به بخش اول حرف‌ها معترضم که گفته شد همه توافق داریم که تفاوت‌هایی وجود دارد. بله، توافق داریم که دو جنس مذکر و مؤنث با هم متفاوتند، اما نمی‌توانیم به خاطر مؤنث یا مذکر بودن، رفتارها یا الگوهای از پیش تعیین شده‌ای برای مؤنث یا مذکر تعریف کنیم و برای همین است که می‌گوییم، ادبیات مطلوب از نظر ما، حالا ممکن است هیچ کس چنین ادبیاتی ننویسد، ولی ما می‌توانیم تعریف‌های ذهنی‌مان را داشته باشیم. ادبیات مطلوب، ادبیاتی است که عاری از این کلیشه‌ها باشد. ممکن است

آلیس یک داستان بسیار قشنگ باشد. من هم می‌خوانم و از آن لذت می‌برم و ممکن است اساساً کلیشه‌ای نباشد. کما این که من آلیس را خیلی کلیشه‌ای نمی‌دانم. هر چه مرور می‌کنم در ذهنم، احساس می‌کنم که آن قدرها کلیشه‌ای نیست. اما وقتی از اصطلاح «دخترانه» یا «پسرانه» صحبت می‌شود، یعنی مجموعه‌ای از رفتارها و یک سری الگوها را دخترانه می‌دانیم و یک سری را پسرانه. از جمله این که دختر باید اعتراضش را آرام، منفعل و توی خواب ابراز کند. پسر باید بیاید بجنگد، درگیر بشود، کلک بخورد، کلک بزند، دروغ بگوید و دروغ بشنود، خب، این‌ها کلیشه است.

حجوانی: در واقع، شما با سوءاستفاده از تفاوت‌های دو جنس مخالفید و این که براساس این

● صدر: چیزی که به عنوان کلیشه‌های جنسیتی در ادبیات مطرح است و به خصوص در ادبیات کودک، در واقع کلیشه‌هایی است که مشخص می‌کند دخترها چه جور می‌باشند، چه طوری باید لباس بپوشند، چه گونه باید رفتار کنند و محدوده زندگی‌شان باید چه شکلی باشد.

تفاوت‌ها، حقوق برابر را از دختر یا پسر سلب کنیم. این می‌شود تبعیض که باید با آن جنگید. همان طور که اشاره شد، ادبیات داریم تا ادبیات، نویسنده داریم تا نویسنده و خواننده داریم تا خواننده. آقای کاشیگر گفتند که همیشه تبعیض خواهد بود. شاید این طور باشد، ولی این دلیل نمی‌شود که ما با تبعیض نجنگیم.

کاشیگر: بله، ما جنگ‌مان را می‌کنیم. ضمن این که من از تبعیض مثبت دفاع می‌کنم.

حجوانی: منظورتان از تبعیض مثبت چیست؟ صدر: نه، تبعیض است. در واقع، مجموعه‌ای از سیاست‌ها و روش‌هاست که بر اساس این واقعیت بنا شده که چون زن در طول تاریخ به سبب جنسیتش مورد ظلم قرار گرفته، اگر قرار باشد بگذاریم جامعه روند طبیعی‌اش را طی کند، ممکن است مثلاً اندازه یک تاریخ طول بکشد تا این ظلم از بین برود. پس باید زمینه‌هایی فراهم بیاوریم که این روند سرعت بگیرد. مثلاً یکی از چیزهایی که به عنوان تبعیض مثبت به آن استناد می‌شود، این است که توی قانون بعضی کشورها گفته شده ۳۰ درصد نمایندگان پارلمان باید زن باشند. در حالی که اگر انتخابات به طور طبیعی و عادلانه انجام می‌شد، ممکن بود ۵ درصد از زنان انتخاب شوند.

کاشیگر: نمونه دیگر تبعیض مثبت، این است که وقتی برده‌داری را لغو کردند، برای این که آن‌ها بتوانند از امکانات آموزشی بهره ببرند، سهمیه‌ای برای سیاه‌پوست‌ها در نظر گرفتند تا بتوانند

آموزش ببینند. ما به این می‌گوییم تبعیض مثبت و این چیزی نیست که من مخالفش باشم. تبعیض مثبت برای جبران خطا و ظلم سابق است. حجوانی: به نظرم اگر بحث‌مان را روی مصداق‌ها متمرکز می‌کردیم، می‌توانستیم به همگرایی بیشتری برسیم. اختلاف ما اغلب روی واژه‌ها و تعبیر ما از این واژه‌هاست. مثلاً همین که من می‌گویم «دخترانه»، خانم صدر با پیش‌فرض‌هایش می‌رود سراغ تبعیض و نظایر آن.

صدر: من اصولاً اعتقاد دارم که در ادبیات، تأکید روی تفاوت‌ها به تبعیض منجر می‌شود. اصلاً این تأکید شما روی تفاوت‌ها چه نتیجه و چه فایده‌ای دارد؟ حجوانی: فایده‌اش این است که پسر سعی نکند دختر بشود و دختر سعی نکند پسر بشود. این‌ها حقیقت وجودی خودشان را به کمال برسانند. صدر: بله. همان چیزی که استعداد‌های طبیعی‌شان است.

حجوانی: کما این که توانایی‌ها و استعداد‌های این زن با آن زن یا این مرد با آن مرد متفاوت است و هر کس باید در پی شکوفایی و رشد استعداد‌های خودش باشد. خب، خسته نباشید. اگر من به عنوان اداره‌کننده جلسه، زیاد حرف زدم، عذر می‌خواهم. من یکی از اعضای میزگرد نبودم و آمادگی قبلی هم نداشتم. حرف‌هایی هم که زدم، بیشتر برای بحث و دعوا راه انداختن بود. در هر صورت، از حضور شما در این میزگرد سپاسگزارم.

کاشیگر: نمونه دیگر تبعیض مثبت، این است که وقتی برده‌داری را لغو کردند، برای این که آن‌ها بتوانند از امکانات آموزشی بهره ببرند، سهمیه‌ای برای سیاه‌پوست‌ها در نظر گرفتند تا بتوانند